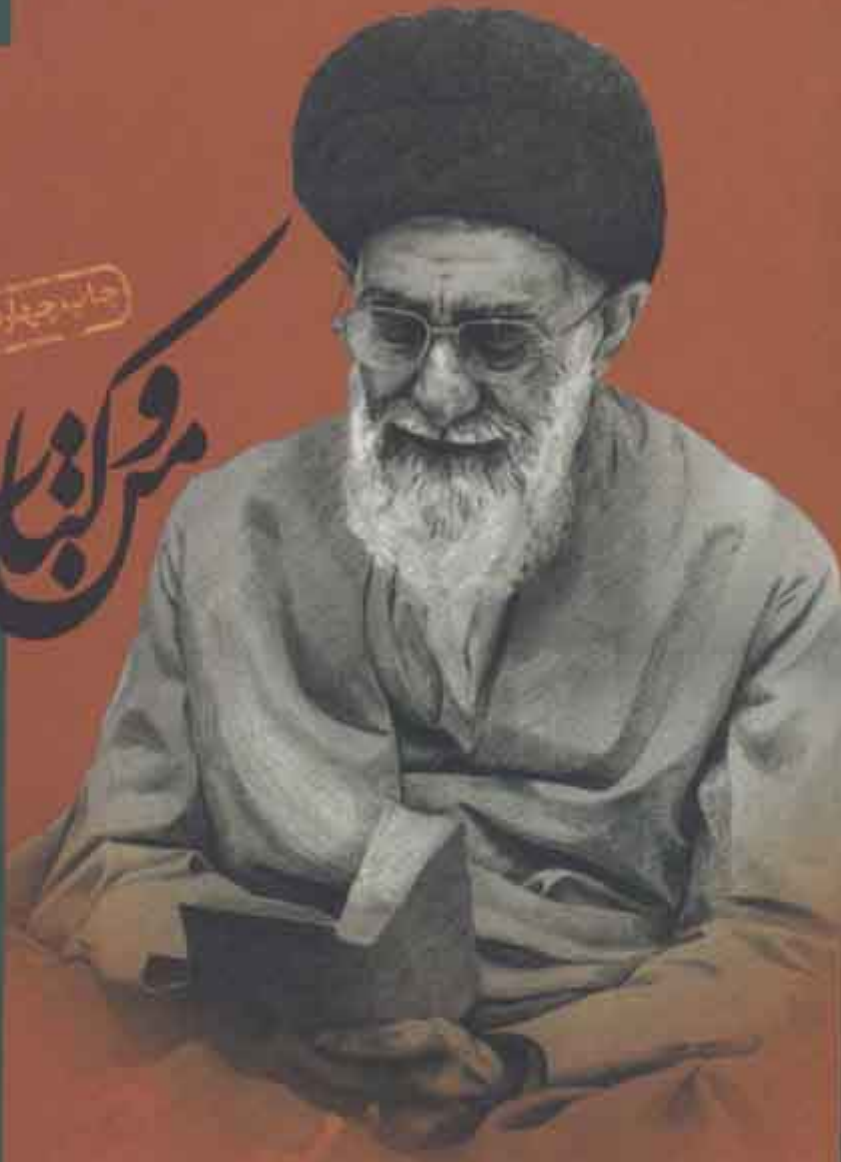




جواب چهل و نهم

ع
ا
ب
ج
د
ه
و
ز
ح
ط
ق
ک
گ
ج
ز
ح
ط
ق
ک
گ

سوال و جواب



بیت الحزم
و جلاله

تهیه کننده: سیدت شاخت رهبر



Leader-Khamenei.com

برای خواندن کتاب روی صفحه کلیک راست کرده
و گزینه rotate clockwise را انتخاب نمایید .



کرمانی پنجم در قفسه کتابخانه
میرزا باقر کاتب در قفسه کتابخانه

این عکس مربوط به روز ۱۳ بهمن ۸۴ است که رهبر معظم انقلاب در دیدار با تنی چند از نویسندگان انقلاب اسلامی، از روزهای زندان می‌گویند. از جمله به قرآنی اشاره می‌کنند که در بعضی از زندانها همراه ایشان بوده است. ایشان در پشت جلد این قرآن، علاوه بر خاطره دستگیری‌شان، بر نامه تلاوت قرآن یکی از رادیوهای عمری را هم نوشته‌اند:

«اینجا نوشته‌ام: «در روز پنجشنبه، دوم مهر ۱۳۲۹، و رجب سال ۱۳۹۰ قمری، در ساعت یک و بیست دقیقه بعد از ظهر، دو نفر از مأموران ساواک به منزل آقا (پدر) آمدند... از آنجا دستگیر و به سزایمان و پس از آن، به زندان منتقل شدم. و اکنون چهارمین روز زندان را راضیا، شاکرا، محتسبا، صابرا، ثابتا می‌گذرانم. و از خداوند، نظر لطف و قبول و رضایش را ملتسانه مسئلت می‌کنم. یا من یعطی الکثیر بالتلیل؛ اعط لعمری القاصر الناقص التلیل، الکثیر من لطفک و رضوانک بحق محمد و آلہ الیاسین»

«اینجای این قرآن نوشته‌ام: «صبح‌ها از ساعت ۵/۵ به وقت محلی، برابر ۶ به وقت ما، موج متوسط.

اینها خوب بودند: عبدالفتاح شمشاعی، استاد کل، شیخ مصطفی اسماعیل (که مرا از خود بی‌خود کرد) عبدالعظیم، شیخ محمود خلیل حصری، شیخ محمود علی البنا؛ رقیب کردن کلفت شیخ مصطفی اسماعیل که واقعا عالی می‌خواند؛ شیخ محمد صدیق المنشاوی، تحقیقا در شمار درجه اول‌هاست.»

آن وقت‌ها این اسم‌ها اصلا برای مردم ما، شناخته نبود...

نیرش تاریخ را نوشتیم: «فی الیوم الخامس فی الشهر الثمان سنه ۹۱، المطابق من رابع من مهر سنه ۵۰»

شرح عکس پشت جلد
 بازدید مقام معظم رهبری از غرفه انتشارات سوره مهر در
 بیستمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، اردیبهشت ۸۷

انتشارات سوره مهر - دفتر (استاد) حوزه‌های علمی
 سوره مهر
 من و کتاب

گردآورنده: دکتر برنابیه زوی انتشارات سوره مهر
 چاپ و صحافی: تهران
 چاپ چهارم: ۱۳۸۸
 شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۵۰۰ تومان
 شابک: ۹۶۴ - ۵۰۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

عنوان و پدیدآورنده من و کتاب
 گروه اول: دکتر برنابیه زوی انتشارات سوره مهر
 مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷.
 مشخصات ظاهری: ۱۳۲ ص.
 ISBN: 978 - 964 - 506 - 368 - 7

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
 یادداشت: کتاب‌نامه
 موضوع: کتاب و مواد خواندنی - ایران
 شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر
 رده‌بندی کنگره: ام/الف/۱۰۰۲/۵
 رده‌بندی دیویی: ۹۵۵ - ۲۸۹۰
 شماره کتابخانه ملی: ۱۰۰۲۶۶۶۴

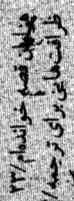
نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشت، کوچه جنبه، جبه شماره ۳
 صندوق پستی: ۱۱۴۴ - ۱۵۸۱۵
 تلفن: ۶۶۴۶۵۸۴۸
 تلفن مرکز بخش: (پنج خط) ۶۶۴۶۰۹۹۳
 فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱
 WWW.IRICA.P.COM



- فصل اول
- اهمیت کتاب و کتاب خوانی / ۱۱
- اسلام بر چه مدار کتاب خوانی / ۱۲
- حسارت بزرگی / ۱۳
- مجموعه رید اهمیت بدهید / ۱۴
- عادت به کتاب خوانی / ۱۳
- جای کتاب را هیچ چیز بر نمی‌کند / ۱۴
- راه میانه / ۱۲
- عامل موفقیت حزب توده / ۱۵



- فصل دوم
- من و کتاب / ۱۷
- صدای افان / ۱۸
- دوره‌ی طلایی مطالعه / ۱۹
- نگریند کار دارم / ۲۰
- کتاب تا اصفی وجود من اثر می‌کند / ۲۱
- انسانی با تاریخ / ۲۱
- روان خوان حرفه‌ای / ۲۷



- همچنان قسم خوانندام / ۳۳
- ظرف آفت‌ها می برای ترجمه / ۲۲
- ظرافت معنوی و فرهنگی / ۲۵
- دوره‌ی نشان دادن ظرفیت‌ها / ۲۵
- از مستشرقانی بر ویلیس ص اسن کتاب‌ها
 بردهم / ۲۶
- راه صدور انقلاب / ۳۷
- می تو آید انسان‌ها را تکان بدهید / ۲۸
- درود بر سر هنگی ها و عهدی‌ها / ۲۸
- کتاب‌های خوب حوزه‌ی شهری / ۲۹
- شواب را از سر من برد / ۲۹
- می ترسم این کتاب‌ها بدست شما نرسند / ۳۰
- معرفی چند کتاب / ۳۱
- بردم خانه گفتم همه بخوانید / ۳۲
- داستان یک انسان واقعی / ۳۲
- حافظات مستوفی / ۳۳
- خدمت و خیانت روشنفکران / ۳۳
- هوراد فابوست / ۳۴
- فراتس قانون / ۳۵
- جان شیفته / ۳۵
- کتاب‌های «چین اوستین» / ۳۶
- چرا یک آغوند «بنی آرام» می خوانند / ۳۶
- روان، مثل آب، مثل حریر / ۳۶

❏ خسارت بزرگ

کتاب، دروازه‌ای به سوی جهان گسترده‌ی دانش و معرفت است و کتاب خوب، یکی از بهترین ابزارهای کمال بشری است. ... کسی که با این دنیای زیبا و زندگی‌بخش، دنیای کتاب، ارتباط ندارد، بی‌شک از مهم‌ترین دست‌آورد انسانی و نیز از بیشترین معارف الهی و بشری محروم است. برای یک ملت، خسارتی بزرگ است که افراد آن با کتاب سر و کار نداشته باشند؛ و برای یک فرد، توفیق عظیمی است که با کتاب مانوس و همواره در حال بهره‌گیری از آن، یعنی آموختن چیزهای تازه، باشد. ... [۲]

❏ مجبورید اهمیت بدهید

اگر از این جهت هم حساب کنید که امروز این ملت، ملتی است که در دنیا دچار ستم‌های ناشی از اعمال غرض‌قدرت‌های استکباری جهان است، پس باید از خودش دفاع کند، کدام دفاع ملی است که در درجه‌ی اول متکی به فرهنگ و آموزش و پیش و دانش نباشد؟ پس، باز هم به «کتاب» برمی‌گردیم. یعنی شما از هر طرف که بجزخید، مجبورید به کتاب اهمیت بدهید. من تعجب می‌کنم که چرا ما به عنوان دولت جمهوری اسلامی، آن مقداری که به کتاب اهمیت می‌دهیم، ده برابر آن را اهمیت نمی‌دهیم؟ [۳]

❏ عادت به کتاب‌خوانی

اگر کسی اینجا نشسته باشد و در اتاق بغل دستش خبر و چیز تازه و حرف جدیدی باشد، کمتر کسی است که طاقت بی‌آورد اینجا بنشیند و بلند نشود سر بکشد و ببیند این اتاق بغلی چه خبر است.

❏ اسلام پرچم‌دار کتاب‌خوانی

من هر زمان که به یاد کتاب و وضع کتاب در جامعه‌ی خودمان می‌افتم، قلباً غمگین و متأسف می‌شوم. این به خاطر آن است که در کشور ما به هر دلیلی که شما نگاه کنید، باید کتاب اقلاده برابر این میزان، رواج و توسعه و حضور داشته باشد. اگر به دلیل پرچم‌داری تفکر اسلامی و حاکمیت اسلام به حساب بی‌آوردید، این معنا صدق می‌کند؛ چون اسلام به کتاب و خواندن و نوشتن، خیلی اهمیت می‌دهد. اگر هر منصفی به بیانات نبی مکرم اسلام و ائمه علیهم‌السلام، و پیشوایان اسلام نگاه کند و ببیند که این‌ها در چه زمانی به کتاب و کتاب‌خوانی دعوت می‌کردند و فرامی‌خواندند، همه‌ی افسانه‌ها از ذهنش شسته خواهد شد و خواهد فهمید که دشمنان اسلام راهی جز این نداشتند که افسانه‌های کتاب‌سوزی و کتاب‌ستیزی را بر سر زبان‌ها بیندازند؛ چون اسلام پرچم‌دار کتاب‌خوانی است. [۴]

مسئله‌ی معلومات و مطالعات و اطلاعات عمومی و اطلاعات طبقات خواص در زمینه‌های مورد ابتلاء و نیازشان، از آنچه که امروز هست، فراتر برود.^[۴]

عامل موافقت حزب توده
به نظر من، دیربایی حزب توده در کشور ما و گسترش تشکیلاتش، که خیلی وسیع و بدون سر و صدا بود، دو عامل داشت: یکی همان مسئله‌ی سازماندهی بود، که آن‌ها یک استاندارد جهانی داشتند. همه جا آن سازماندهی از پیش آماده شده، بدون هیچ زحمتی داده می‌شد و پیاده می‌شد. یکی هم ادبیات قوی آن‌ها بود. آن‌ها از سال‌های دوران اختناق رضاخان، یک ادبیات بسیار قوی داشتند. شما بعد از انقلاب دیدید که بلافاصله آن‌ها کانون نویسندگان را رو به راه کردند؛ و اگر این «کانون نویسندگان» نبود، آن‌ها توفیقات این گونه نداشتند. صدها کتاب چاپ کردند، هزارها جزوه و نوشته در تحلیل در جاهای مختلف منتشر کردند، که خودش از نظر کسانی که بخوانند آن کار را انجام بدهند، یا برای کسانی که بخوانند تحلیل بدهند، سرمایه‌ی عظیمی است.^[۵]

ارجاعات

۱. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۱۳۷۵/۷/۳۰.
۲. پیام به مناسبت آغاز هفته‌ی کتاب، ۱۳۷۷/۱۰/۲۴.
۳. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۱۳۷۵/۷/۳۰.
۴. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب، ۱۳۷۷/۴/۱۴.
۵. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۱.
۶. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۱۳۷۶/۸/۱۹.
۷. دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان، ۱۳۷۷/۴/۱۴.

همه‌ی اطراف ما را خبرهای تازه بر کرده است؛ این قدر معلومات، این قدر معارف در همه‌ی زمینه‌ها؛ ما چه طور حاضر نیستیم سرک بکشیم و نگاهی بکنیم و ببینیم چه خبر است و در این دنیای معارف چه می‌گذرد؟! راهش این است که کتاب بخوانیم. هر کس که کتاب بخواند، از بخشی از معارف موجود عالم، از خبرهایی که در دنیا هست، از چیزهایی که بوده است، حتی از آنچه که در همه‌ی زمینه‌ها خواهد بود، مطلع خواهد شد؛ بنابراین بایستی کتاب‌خوانی را برای خودمان عادت قرار بدهیم.^[۶]

جای کتاب را هیچ چیز نمی‌کند
کتاب، مقوله‌ی بسیار مهمی است. البته من به کارهای هنری، تصویر، تلویزیون، سینما یا از این قبیل چیزها، خیلی اعتقاد دارم؛ اما کتاب نقش مخصوصی دارد. جای کتاب را هیچ چیزی بر نمی‌کند. کتاب را باید ترویج کرد. ... مردم باید به کتاب‌خوانی عادت کنند و کتاب وارد زندگی بشود. چندی پیش من دیدم که همین تلویزیون با بعضی از جوانان مصاحبه کرده بود و پرسیده بود که آقا! شما کتاب می‌خوانید؟ پاسخ داده بودند که نه، اصلاً کتاب را جزء ضروریات زندگی نمی‌دانند!^[۷]

راه میان‌بر
بالاخره اگر ما می‌خواهیم یک ملت پیشرو، با فرهنگ، باسواد و طی‌کننده‌ی راه‌های میان‌بر در زمینه‌های عقب‌ماندگی داشته باشیم و ادعا می‌کنیم که خود ملت این ظرفیت استعدادی را از لحاظ نیروی انسانی دارد، که این ادعا هم درست است، ناگزیر باید

دورهی طلایی مطالعه

من در دوران جوانی زیاد مطالعه می‌کردم. غیر از کتاب‌های درسی خودمان که مطالعه می‌کردم و می‌خواندم، هم کتاب تاریخ، هم کتاب ادبیات، هم کتاب شعر، هم کتاب قصه و رمان می‌خواندم. به کتاب قصه خیلی علاقه داشتم و خیلی از رمان‌های معروف را در دورهی نوجوانی خواندم. شعر هم می‌خواندم. من در دورهی نوجوانی و جوانی، با بسیاری از دیوان‌های شعر آشنا شدم. به کتاب تاریخ علاقه داشتم، و چون درس عربی می‌خواندم و با زبان عربی آشنا شده بودم، به حدیث هم علاقه داشتم. الان احادیث یادمان است که آن‌ها را در دورهی نوجوانی خواندم و یادداشت کردم. دفتر کوچکی داشتم که احادیث را در آن یادداشت می‌کردم. احادیثی را که دبروز یا همین هفته نگاه کرده باشم، یاد نمی‌ماند؛ مگر اینکه یادآوری وجود داشته باشد؛ اما آن‌هایی را که در آن دوره خواندم، کاملاً یادمان است. شماها واقعا باید دورهی نوجوانی و جوانی را قدر بدانید. هرچه امروز مطالعه می‌کنید، برایتان می‌ماند و هرگز از ذهنتان زوده نمی‌شود.

این دورهی نوجوانی، برای مطالعه کردن و یاد گرفتن، دورهی خیلی خوبی است؛ واقعا یک دورهی طلایی است و با هیچ دوران دیگری قابل مقایسه نیست.

من می‌بینم با اینکه درس‌های موجود از لحاظ حجم و محتوا خیلی سنگین نیست، اما بعضی از جوانان مافرتستی برای خودشان نمی‌بینند که بتوانند مطالعات جنبی بکنند؛ درحالی‌که به نظر من جوان می‌تواند هم درس بخواند، هم مطالعه کند و هم ورزش کند.^[۱]

صدای اذان

من [در نوجوانی] خیلی کتاب نگاه می‌کردم. پدرم کتابخانهی خوبی داشت و خیلی از کتاب‌ها هم برای من مورد استفاده بود. البته خود ماها هم کتاب داشتیم و کتاب کرایه می‌کردیم. نزدیک منزل ما کتاب فروشی کوچکی بود که کتاب کرایه می‌داد. من رمان که می‌خواندم، معمولا از آنجا کرایه می‌کردم. ... به کتابخانهی آستان قدس هم مراجعه می‌کردم. آستان قدس هم در مشهد کتابخانهی خیلی خوبی دارد. در دورهی اوایل طلبگی، در همان سنین پانزده شانزده سالگی، به آنجا مراجعه می‌کردم. گاهی روزها به آنجا می‌رفتم و مشغول مطالعه می‌شدم. صدای اذان با بلندگو پخش می‌شد؛ اما به قدری غرق مطالعه بودم که صدای اذان را نمی‌شنیدم! بلندگو خیلی نزدیک بود و صدای اذان خیلی شدید داخل قرائت‌خانه می‌آمد، اما ظهر که می‌شد، بعد از مدتی می‌فهمیدیم ظهر شده است!^[۲]

مطالعه پیدا نکرده بودم. ... در این یکی دو سال اخیر، دیدیم که چنین چیزی نمی‌شود و ما باید بالاخره وقتی را برای مطالعه باز کنیم. از حدود دو سال پیش، با اینکه اشتغالات ما کم نشده بود و بلکه زیاد هم شده بود، تصمیم گرفتیم که مجدداً مطالعه کنیم؛ شروع کردیم، دیدیم می‌شود، و من الان هر شبانه‌روز، مقداری مطالعه می‌کنم. ... به تدریج مطالعه کردم. ... شاید بیش از صدها صفحه یادداشت برداشتم، ... فهمیدم که می‌شود.^[۴]

کتاب تا اعماق وجود من اثر می‌کند
کتابی که من می‌خوانم، خود متأثر حتی بشویم؛ یعنی تا اعماق وجود من اثر می‌کند. یک مقدار عکس‌العمل آن تأثیر است، اما یک مقدار هم برای این است که من با مردم مرتبط و قضا یا و نبض تحرک عمومی جامعه در دست من هست و من بی‌اطلاع نیستم. من می‌خواهم به شما بگویم که ... این کتابتان، این نوشته، این فیلم یا این شعرتان بسیار مؤثر بود. چرا ما در برآورد کار خودمان دچار چنین اشتباهی بشویم و خیال کنیم که این کار، کار کم‌اثری است؟^[۵]

آشنایی با تاریخ
عزیزان من! عده‌ای از شما با تاریخ به خوبی آشنا هستید. من هم با تاریخ آشنا هستم. من سطر سطر ورق‌های تاریخ هفتاد هشتاد سال گذشته و قبل از آن را مکرر خوانده‌ام. بنده در باب شبیه قاره‌ی هند مطالعات مفصلی داشتم و کتابی هم در این زمینه نوشته‌ام.^[۶]

نگوید کار داریم
هرکس که در یک بخش یا گوشه‌ای مشغول تبلیغ و کار است، رابطه‌ی خودش را با کسب معلومات قطع نکند؛ نگویم کار داریم و نمی‌رسییم. من خودم اوایل انقلاب که شد، حدود دو سال رابطه‌ام با کتاب قطع شد. با آن همه اشتغالی که ما داشتیم، مگر فرجام داشت؟ من شب ساعت ۱۱ و یا بیشتر به خانه می‌رفتم و کار، ساعت ۵ و ۶ صبح آغاز شده بود؛ تازه عده‌ای ملاقاتی هم در خانه داشتیم. خانه‌ی ما هم دم دست بود؛ می‌رفتم و می‌دیدم عده‌ای از ارگان‌های مملکتی، از نهادهای انقلابی، از بخش‌های مختلف، از علمای شهرستان‌ها و ... در اتاق نشیمنه‌اند و کار دارند؛ اصلاً مجال نبود. مدت‌های مدید می‌گذشت که من فرزندان خودم را نمی‌دیدم؛ با اینکه در خانه‌ی خودمان بودیم! وقتی موقع شب می‌رفتم، خواب بودند و صبح هم وقتی بیرون می‌آمدیم، خواب بودند؛ روزهای متمادی می‌شد که من بچه‌ها را نمی‌دیدم. این وضع زندگی ما بود. ناگهان به خودم نهیب زدم و الان سه چهار سال است که شروع به مطالعه کرده‌ام ...

شروع مجدد من به مطالعه، بعد از اشتغال به ریاست جمهوری است. الان من مطالعه هم می‌کنم و به کارم هم می‌رسم و می‌بینم که منافاتی با هم ندارند. مطالعه‌ی علمی تاریخی هم دارم، مطالعه‌ی فنی هم می‌کنم.^[۷]

من تصور می‌کنم که با حال اشتغال هم می‌شود مطالعه کرد. قبل از پیروزی انقلاب، به مدت کوتاهی، و بعد هم که انقلاب پیروز شد و من به تهران آمدم و اشتغال‌های گوناگونی داشتم، اصلاً فرصت

کنم، باید از یک رمان نام ببرم. من رمانی به نام دل سگ خواندم، که نویسنده‌اش روسی است. این رمان، داستانی علمی تخیلی است و یک نمونه برای کار افرادی مثل ... در امروز است که ممکن است آن‌گونه فیلم هم بسازند؛ اما اصلاً هنر امروز نیست؛ اصلاً غلط است، دروغ است؛ آن کپی‌های هنر قبل است. گیرم که کپی‌های کار آمریکا و انگلیس و فرانسه نباشد. اما کپی‌های هنر دوران قبل از انقلاب اکبر است و هنر این روزگار نیست. این رمان، رمان کوچکی هم هست؛ اما بسیار هم هنرمندانه است. این رمان در ایران هم ترجمه شده و چاپ گردیده است؛ ولی شماها اسمش را هم نشنیده‌اید. رمان دل سگ، یک رمان ضدانقلابی است که در حدود سال‌های ۱۹۲۵ یا ۱۹۲۶، یعنی همان اوایل انقلاب روسیه، نوشته شده و نویسندگانش به انقلاب و به بعضی از کارها معترض است و آن‌ها را مسخره کرده است؛ مثل همین کارهایی که در اینجا هم نظیرش را دیده بودیم. این اثر، اصلاً جزء ادبیات روسیه نیست.^[۷]

هزاران قصه خوانده‌ام

من در اثر کثرت بر خورد با رمان‌های گوناگون، می‌توانم نظر بدهم. در طول این سالیان سی چهار ساله‌ی عمرم که با کتاب قصه سر و کار داشته‌ام، شاید هزارها قصه از بهترین نویسندگان دنیا خوانده‌ام. ... بهترین قصه‌هایی که مضمونی را ... در خودشان می‌پروراند، آن قصه‌هایی هستند که ... تمام این موارد در آن‌ها وجود دارد و خودش را نشان نمی‌دهد، چنانچه شما در قصه یک نکته را درشت کردید و مشخص شد که جهت‌گیری قصه به سمت آن است، قصه خراب خواهد شد.^[۸]

رمان خوان حرفه‌ای

من در مقوله‌های سینمایی و هنرهای تجسمی و تصویری و امثال این‌ها ورود ندارم؛ یعنی یک مستمع عامی هستم. اما در مورد شعر و رمان نه، آدم عامی‌ای نیستم؛ از این آثاری که وجود دارد، زیاد خوانده‌ام. اگر همین الان شما ادبیات شوروی را نگاه کنید، ناگهان می‌بینید که برده‌ای وسطش وصل است؛ یعنی حصارش وجود دارد. در دو طرف این حصار، کارهای عظیمی هست و متعلق به دو طرف است؛ اما وقتی شما کار مثلاً شولوخف یا آلکسی تولستوی را نگاه می‌کنید، می‌بینید که طعم دیگری دارد. این آلکسی تولستوی یک نویسنده‌ی بسیار قوی است و رمان‌های بسیار خوبی دارد و از نویسندگان انقلاب شوروی است و طعم دوران جدید در نوشته‌ی اوست؛ والا شما در کتاب جنگ و صلح لئو تولستوی آثار ملیت روسی را می‌بینید، اما آثار دوران شصت‌ساله‌ی اخیر را نمی‌بینید؛ آن یک دوره و یک اثر دیگر است و اصلاً متعلق به جای دیگر است. آن چیزی که نشان‌دهنده‌ی شخصیت امروز روسیه است، کدام است؟ اثر شولوخف و اثر همین آلکسی تولستوی و امثال این‌هاست. بنابراین، هنرمند هر دوره، آن کسی است که متعلق به آن دوره و ساخته و پرداخته‌ی آن دوره و سراینده‌ی آن دوره است؛ والا آن کسی که از دوری قبل مانده و به یاد آن دوره قلم می‌زند، متعلق به این دوره و ادبیات این دوره که نیست.

من اگر بخوام یک نمونه‌ی کامل این موضوع را برای شما مطرح

۱. میخائیل آکساندروویچ شولوخوف (۱۹۰۵-۱۹۸۴)

Mikhail Aleksandrovich Sholokhov

۲. آلکسی نیکولایویچ تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰)

۳. لئو نیکولایو تولستوی (۱۸۲۸-۱۹۱۰) Lev nikoavev Tolstoi

طراوت معنوی و فرهنگی

بنده خودم هم با اینکه گرفتاری کاری زیاد است، اما بحمدالله از کتاب منفک نشده‌ام و در حقیقت نمی‌توانم هم منفک بشوم. در خلال کارهای فراوان و سنگینی که بر دوش ما هست، ذاتاً با کتاب سر و کار دارم، احساس می‌کنم که اگر انسان بخواهد در زمینه معنوی و فرهنگی ترو تازه بماند، جز رابطه‌ی با کتاب، که مثل رابطه‌ی با جویبار، دائمی و در جریان است و مرتب تازه‌هایی را در اختیار انسان می‌گذارد، چاره‌ای ندارد. البته مسئله، مسئله‌ی چاره داشتن یا نداشتن نیست؛ مسئله‌ی میل و شوق و یک چیز اجتناب‌ناپذیر برای کسی است که اهل کتاب باشد.^[۱۰]

دوره‌ی نشان دادن ظرفیتها

دوره‌ی سختی برای یک کشور، چه سختی جنگ باشد، چه سختی اقتصادی باشد، چه فشارهای گوناگون سیاسی باشد، دوره‌ی نشان دادن ظرفیت‌هاست؛ که این ملت چقدر ظرفیت دارد، چقدر قابلیت اظهار وجود دارد، چقدر لیاقت بقا دارد. لذا بهترین آثار هنری هم که انسان نگاه می‌کند، یا بخش‌های زیبای بهترین آثار هنری، مربوط به همین دوره‌های این کشورهاست. شما به آثار داستانی‌ای که وجود دارد، اگر نگاه کنید، شیرین‌ترین و هنرمندانه‌ترین نوشته‌های هنری و رمان‌های بزرگ، مربوط به بخش‌هایی است که ملتی دارد کار بزرگی از این قبیل انجام می‌دهد. جنگ و صلح تולستوی مربوط به مقاومت عجیب مردم روسیه است در مقابل حمله‌ی ناپلئون و حرکت عظیمی که مردم مسکو انجام دادند برای ناکام کردن ناپلئون. تولستوی کتاب‌های دیگری هم دارد، اما به نظر من این کتاب

ظرافت‌هایی برای ترجمه

یک وقت یکی از مترجمان معروف و محمود، یعنی واقعا ما هیچ مشکلی در مورد آن آقا نداریم و شخص محترم و شایسته‌ای است، با جمعی به اینجا آمده بود. رمانی چهار جلدی را ایشان ترجمه کرده بود که من آن را خوانده بودم ... ظاهراً تعجب کرد که من یک رمان چهار جلدی را، که ترجمه از فرانسه بود، خوانده بودم.

دو نکته در آن کتاب وجود داشت که آن دو نکته بد بود. ... یکی این بود که در جلد اول آن کتاب، مناظر شهوانی عشق‌بازی‌های بیهوده، بدون اینکه ماجرای اصلی رمان هم به آن نیازی داشته باشد، به وسیله‌ی نویسنده، خیلی زیاد تفصیل داده شده بود. مترجم می‌توانست خیلی از این‌ها را حذف کند. مترجم قسم نخورده که هر مطلبی را که نویسنده نوشت، عین آن را بیاورد؛ می‌تواند بگوید که ما در اینجا به دلیلی که مناسب نبود، ده صفحه یا پنج سطر را حذف کردیم؛ این هیچ مانعی ندارد. نکته‌ی دیگر هم گفت‌گویی بین یک کشیش طرفدار مذهب و یک فرد ضد مذهبی بود که هر دو طرف، با استدلال می‌خواهند نظر خودشان را بر دیگری تحمیل کنند و یا مثلاً عرضه کنند. حرف‌ها هم خیلی مفصل است؛ اما در نهایت، آن ملحد پیروز می‌شود! من گفتم حقیقت قضیه که این نیست. خود شما که معتقد نیستید الحاد درست است؛ واقعا چه داعیه‌ای دارید که آن ملحد را پیروز کنید؟ آن فصل آخری که گفته‌ی ملحد است، یک صفحه است؛ آن را حذف می‌کردید؛ مانعی ندارد.^[۱۱]

برجستگی اش به خاطر این است که کاملاً بر محور روح دفاع مردم روسیه است. همین طور است بسیاری از کتاب‌های دیگری که یا در مورد انقلاب شوروی نوشته شده، یا در مورد انقلاب کبیر فرانسه نوشته شده، یا در مورد جنگ‌های فرانسه و آلمان و دفاع مردم فرانسه نوشته شده؛ مثل بعضی از کتاب‌های امیل زولا.^[۱۷]

از مشتری‌های پرپیاقرص این کتاب‌ها بوده‌ام ادبیات و هنر مقاومت و آنچه مربوط به دوری خاص دفاع کشور و ملت ماست، حقیقتاً از برجسته‌ترین و مهم‌ترین کارهاست. البته دوستان خیلی کار کرده‌اند. از دهه‌ی ۶۰ که این کارهای هنری و ادبی در حوزه‌ی هنری شروع شد و این خاطرات منتشر گردید، من یکی از مشتری‌های پر و پا قرص این کتاب‌ها بودم، که خاطرات را نگاه کنم. من خیلی تحت تأثیر جذابیت و صداقت و خلوص این نوشته‌ها و گفته‌ها هستم؛ این را واقعا عرض می‌کنم. یاد کسانی که این کارها را تولید کردند، از خاطر محو نمی‌شود. اسم‌هایی که من پشت این کتاب‌ها خواندم و کتاب‌هایشان را نگاه کردم، غالباً در ذهنم هست و من قدردان و قدرشناس این‌ها هستم و اگر می‌توانستم، عظمت این کار را مدح می‌کردم. البته در طول تاریخ، شعراً معمولاً صاحبان قدرت و ثروت و امثال این‌ها را مدح می‌کردند؛ اما به نظر من باید شماها را مدح کرد. اگر بنده شاعر بودم، یقیناً در مدح شماها، در مدح آقای سرهنگی، در مدح آقای بهبودی، در مدح آقای قدسی، در مدح همین خاطر‌سازان و خاطر‌انگیزان قصیده می‌ساختم؛ حقیقتاً جا

دارد؛ چون کار بسیار بزرگ و بااهمیتی است.^[۱۷]

راه صدور انقلاب تقریباً همه‌ی این کتاب‌هایی که شما از دفتر ادبیات و هنر مقاومت منتشر کرده‌اید، خوانده‌ام و بعضی از آن‌ها را بسیار فوق‌العاده یافته‌ام. همین فرماندهی من که ذکر شد، از آن بخش‌های بسیار برجسته‌ی این کار است. ... من وقتی این‌ها را می‌خواندم، به این فکر می‌افتم که اگر ما برای صدور مفاهیم انقلاب، همین جزوه‌ها و کتاب‌ها را منتشر بکنیم، کار کمی نکرده‌ایم؛ کار زیادی انجام گرفته است. ... این‌ها بسیار باارزش است. جزوه‌ای هم به نام «مقتل» دیدم، که آن لحظه‌های حساس و تعیین‌کننده را شکافته بود؛ نقاطی که اصلاً مفاهیم اسلامی در آنجا خودش را نشان می‌دهد. در لشکرکشی، به عنوان کلان‌کار، چیزی از مفاهیم اسلامی دیده نمی‌شود. همه‌ی دنیا لشکرکشی می‌کنند، همه‌ی دنیا می‌جنگند، همه‌ی دنیا بالاخره یک روز می‌برند و یک روز می‌بازند، همه‌ی گریز دارند، همه هم حمله و فداکاری دارند؛ اما آنجایی که به‌خصوص تفکر و روحیه و منش اسلامی خودش را مشخص می‌کند، جاهای خاصی است؛ آنجاها را جستن و روی آن‌ها تکیه کردن و آن‌ها را خوب بیان کردن، حقیقتاً کار برجسته و مهمی است. خوشبختانه کارهای شما از همین قبیل است.

من دیدم که بعضی از این کتاب‌ها [آثار دفتر ادبیات و هنر مقاومت] بسیار هنرمندانه است. ... آن خصوصیات یک ساعت، آن احساساتی که هست، درست تشریح شده است. آن فضای احساسی و عاطفی،

سرهنگی و آقای یهودی خویشاوندی نزدیکی دارم؟ مگر با هم رفاقت قدیمی داریم؟ نه، من فقط دو سه مرتبه آقایان را دیدم. این کتاب، کتاب خوبی است؛ نوشته‌ی مؤثر و کار بسیار مفیدی است.^[۱۵]

کتاب‌های خوب حوزه‌ی هنری
این کتاب‌های قصه‌های کوچکی که نوشته شده، انصافاً خوب است. این کتاب‌هایی که همین آقایان و دوستانشان راجع به جنگ نوشته‌اند و حوزه‌ی هنری تعدادی از آن‌ها را چاپ کرده، من بسیاری از آن‌ها را خوانده‌ام؛ به بعضی اینچنین‌ها هم حاشیه زده‌ام... این کتاب‌ها انصافاً خیلی خوب است. برجستگی‌هایی در بعضی از آن‌ها هست که انسان را وادار به اعجاب می‌کند؛ یعنی پیداست که اگر این ذوق و این توانایی به کار بیفتد، رمان‌های بلند خوب فراهم خواهد کرد.^[۱۶]

خواب را از سر من برد!
نقد خوبی از آقای حسن حسینی دیدم که درباره‌ی شاعر عرب، نزار قبانی نوشته شده بود. بعد از ظهری بود که می‌خواستیم بخوابیم؛ این نقد را که مطالعه می‌کردم، اصلاً خواب را از سر من برد! خدا می‌داند که من گریه کردم. گفتم واقعاً بین انقلاب چه کرده است. جوانی آمده در عالم نقد وارد شده و این قدر خوب و قشنگ و شجاعانه حرف زده است. شماها بحمدالله چنین قدرتهایی دارید و چنین امکاناتی در شما هست.^[۱۷]

۱. سوره، جنگ هشتم، چاپ اول، بهمن ۱۳۶۳، ص ۳۷، مقاله‌ی «شعر معاصر عرب (نزار قبانی)» نوشته‌ی سید حسن حسینی

همه و همه در این کتاب‌ها جمع شده است... خیلی بااهمیت است، خیلی باعظمت است؛ این‌ها باید نوشته بشود.^[۱۳]

می‌توانید انسان‌ها را تکان بدهید
من کتاب‌هایی را که می‌خوانم، معمولاً پشتش یادداشت یا تقریظ می‌نویسم؛ یعنی اگر چیزی به ذهن آمده، پشت آن یادداشت می‌کنم. این کتاب فرماندهی من را که خواندم، بی‌اختیار پشتش بخشی از زیارت‌نامه را نوشتم: «السلام علیکم یا اولیاء الله و احیائمه.» واقعا دیدم که در مقابل این عظمت‌ها انسان احساس حقارت می‌کند. من وقتی این شکوه را در این کتاب دیدم، در نفس خودم حقیقتاً احساس حقارت کردم.

چه کسی می‌تواند این شکوه را به ما نشان بدهد؟ این شکوه وجود دارد، ولی یک نفر باید آن را به ما نشان بدهد. او چه کسی است؟ او، شماست. یعنی اگر شما قدر خودتان را بدانید، می‌توانید حامل آن چنان نورانی‌تی باشید که انسان‌ها را تکان می‌دهد. آن‌طور حقایق واقعا ماها را منقلب می‌کند.^[۱۴]

درود بر سرهنگی‌ها و یهودی‌ها
همین آقای سرهنگی و آقای یهودی کتابی نوشته‌اند که در دو سه خطی پشت جلد آن نوشته‌ام. من معمولاً بر هر کتابی تقریظی می‌نویسم. این‌ها از روی احساس من است؛ یعنی آن وقتی که آن را می‌نویسم، با احساس صادقی نوشتم. پایین صفحه نوشتم: درود بر سرهنگی‌ها و یهودی‌ها! این اعتقاد من است. چرا من چنین چیزی را بنویسم؟ این چه علتی دارد؟ مگر من با آقای

بسیار و حضور در میدان‌های دشوار، به شهادت می‌رسد؛ که حالا کاری به جزئیات آن ندارم. این زیبایی‌هایی که آدم در زندگی یک چنین آدمی یا شهید همت و شهید خرازی می‌تواند پیدا کند و یا این‌هایی که حالا هستند، نظیرش را شما کجا می‌توانید پیدا کنید؟ کجا می‌شود پیدا کرد؟^[۱۸]

معرفی چند کتاب

این حناپندان آقای قدمی ... عجب کتاب خوبی است. ... این کتاب چقدر خوب نوشته شده است.

چقدر این کتاب فرماندهی من عالی است و چقدر من را متأثر و متقلب کرد. یا بعضی از این داستان‌های کوتاه، مثل نجیب یا زنده باد کمیل و ... که یک عالم درس دهند و روحیه‌دهنده است.^[۱۹] من نمی‌خواهم به بچه‌ها خیلی کتاب و رمان معرفی کنم؛ حالا ممکن است اسم مؤلفانش را بگویم. مثلاً یک نویسنده‌ی معروف فرانسوی هست، به نام میشل زواکو که کتاب‌های زیادی دارد. من اغلب رمان‌های او را در آن دوره [نوجوانی] خواندم. یا نویسنده‌ی معروف فرانسوی، ویکتور هوگو که من کتاب بینوایان او را اولین بار در همان دوره‌ی نوجوانی از کتابخانه‌ی آستان قدس گرفتم و خواندم.^[۲۰]

نمی‌دانم کدام یک از شما آن کتاب [زندگی خوب بود] را به امداد گران را نوشته‌اید. من دیدم که این کتاب واقعا چقدر لازم است. معلوم بود که این فرد خودش امدادگر بوده است. بدون اینکه آدم امدادگر باشد، نمی‌تواند مطلبی بنویسد. یا آن کس که کتاب آتش به اختیار را نوشته است، پیدا بود که قاعدتا باید دیده‌بانی را ... لمس کرده باشد.^[۲۱]

۱. میشل زواکو (۱۹۱۸-۱۸۶۰)
۲. ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵)

می‌ترسم این کتاب‌ها به دست شما نرسد!
الآن چند سالی است که کتاب‌هایی درباره‌ی سرداران و فرماندهان جنگ باب شده و می‌نویسند و بنده هم مشتری این کتاب‌هایم و می‌خوانم. با اینکه بعضی از این‌ها را من خودم از نزدیک می‌شناختم و آنچه را هم که نوشته، روایت‌های صادقانه است، این هم حالا آدم می‌تواند کم و بیش تشخیص دهد که کدام مبالغه‌آمیز است و کدام صادقانه است، بسیار تکان‌دهنده است؛ آدم می‌بیند این شخصیت‌های برجسته، حتی در لباس یک کارگر به میدان جنگ آمده‌اند؛ این اوستا عبدالحسین بُرنسی، یک جوان شهیدی بنا، که قبل از انقلاب یک بنا بود و با بنده هم مرتبط بود، شرح حالش را نوشته‌اند و من توصیه می‌کنم و واقعا دوست می‌دارم شماها بخوانید. من می‌ترسم این کتاب‌ها اصلاً دست شماها نرسد. اسم این کتاب خاک‌های نرم کوشک است؛ قشنگ هم نوشته شده.

ایشان اول جنگ وارد میدان نبرد شده بود و بنده هم هیچ خبری نداشتم. بعد از شهادتش، بعضی از دوستان ما که به مجموعه‌های دانشگاهی و بسیج رفته بودند و با این جوان بی‌سواد، بی‌سواد به معنای مصطلح؛ البته سه چهار سالی درس طلبگی خوانده بوده، مختصری هم مقدمات و ابتدایی و این‌ها را هم خوانده بوده، صحبت کرده بودند، می‌گفتند آن چنان برای این‌ها صحبت می‌کرده و حرف می‌زده که دل‌های همدی این‌ها را در مشت می‌گرفته؛ به خاطر همین که گفتم، یک معرفت درونی را، یک ادراک را، یک احساس صادقانه را و یک فهم از عالم وجود را منعکس می‌کرده؛ بعد هم بعد از شجاعت‌های

بودند که من آن را خوانده‌ام؛ بعد شنیدم که از آن کتاب، فیلم هم تهیه شده است. ... روس‌ها خودشان این کتاب را چاپ کردند و فرستادند. این هم از همان کتاب‌های تبلیغاتی روس‌ها بود. اوایل انقلاب، این کتاب به دستم رسید. اسم این کتاب، داستان یک انسان واقعی است. خلبانی است که هوپیمایش سقوط می‌کند و پایش قطع می‌شود. من دیدم هر خلبان و یا هر جانبازی که پایش قطع شده باشد، یک چشمش کور شده باشد، این کتاب را که بخواند، احساس آرامش و رضایت می‌کند. ما این همه جانباز داریم، چرا یک چنین کتابی نداریم؟ چرا چنین فیلمی نداریم؟ این‌ها نقص‌های ماست. [۲۳]

❑ خاطرات مستوفی

ما خاطرات خیلی خوبی داریم. همین خاطرات مستوفی، انصافاً کتاب خیلی خوبی است. اگر این کتاب را با کتاب شرح زندگی نهر و مقایسه کنید، واقعاً کمتر از آن نیست؛ اگر بهتر نباشد. منتهی در آن، خیال‌پردازی نیست و جنبه‌ی قصه ندارد. [۲۴]

❑ خدمت و خیانت روشنفکران

بعد از ۲۸ مرداد، از لحاظ نشان دادن انگیزه‌های یک روشنفکر در مقابل یک دستگاه فاسد، سکوت عجیبی در فضای روشنفکری هست. خیلی از کسانی که در دهه‌ی ۲۰ مورد غضب دستگاه قرار گرفته بودند، در دهه‌ی ۳۰ به همکاران مطیع دستگاه تبدیل شدند! آل‌احمد در کتاب خدمت و خیانت روشنفکران، از همین روشنفکری دهه‌ی ۳۰ حرف می‌زند. آل‌احمد این کتاب را در سال ۴۳ شروع کرده، که تا سال ۴۷ ادامه داشت. سال ۴۷ که آل‌احمد

❑ بردم خانه، گفتم همه بخوانید وقتی که جلد اول کتاب شما [فرهنگ جهه] درآمد، طبعاً به طور عادی مثل بقیه‌ی منشوراتی که پیش من می‌آوردند، نشستیم آن را خواندیم. این کتاب از بس من را جذب کرد، تا آخرش خواندم؛ بعد دیدم این کافی نیست، به خانه بردم و گفتم همه بنشینید این کتاب را بخوانید؛ در جمع خانواده، جاهایی از کتاب را خود من باز کردم و خواندم. گفتم این کتاب اصلاً باید در فضای خانه‌ها باشد و همه باید آن را همیشه داشته باشند.

شما این اصطلاحات [کتاب فرهنگ جهه] را جمع کردید؛ این اصطلاحات خیلی ارزش دارد. مجموعه‌ی آن به صورت یک ماده‌ی خام تاریخی و به صورت یک سند تاریخی، الان در اختیار ماست. بر اساس سند تاریخی، کارهای گزارشی فراوانی ممکن است انجام بگیرد. چقدر خوب است که آن کسانی که فیلم می‌سازند، یا قصه می‌نویسند، یا شعر می‌گویند، یا نمایشنامه می‌نویسند، از این نوشته‌ها و از این اسناد استفاده کنند. آن وقتی کارآیی این نوشته‌های شما به حد نهایت می‌رسد، که در ادبیات و در هنر رایج مربوط به جنگ بیاید و به خورد آن‌ها برود؛ همچنان که آن اسم‌ها و لقب‌هایی که به آن‌ها اشاره کردید، مثل حسن بی‌ریا، خودش موضوع یک داستان است؛ این باید بیاید و مثل نگینی که انسان در جای مهمی آن را می‌نشانند، در جای مهمی قرار بگیرد. [۲۵]

❑ داستان یک انسان واقعی

چند سال قبل از این، به چند نفر از دوستان گفتم که چرا فیلمی برای جانبازان درست نمی‌کنید؟ ... برای یک جانباز روسی کتاب نوشته

و چیزی نوشته‌اند، به مراتب از آن بدتر شده است. ... در واقع، پول و قدرت تبلیغات کمپانی‌های بزرگ است که بر همه‌ی امور این کشور مسلط است؛ آن‌ها کاندیدها را معین می‌کنند.^[۲۶]

❑ فرانتس فانون

شما اگر این کتاب‌هایی که در آن دوره‌ی ما درباره‌ی آمریکای لاتین و آفریقا نوشته شده، خوانده باشید، فرانتس فانون و کسانی که آن وقت‌ها کتاب می‌نوشتند، حالا هم کتاب‌هایشان به اعتبار خودشان باقی است، درمی‌یابید که وضع ما هم همین‌طور بود. در مورد ایران کسی جرئت نمی‌کرد بگوید: اما در مورد مثلاً آفریقا یا شیلی یا مکزیک راحت می‌نوشتند. من با خواندن این کتاب‌ها می‌دیدم که عیناً وضع ما همین‌گونه است. یعنی آن جوان کارگر هم بعد از آنکه کار سخت می‌کرد و یک شاهی و صنار گیر می‌آورد، نصف این پول صرف عیاشی و ولگردی و هرزه‌گری و این‌طور چیزها می‌شد. این‌ها همان چیزی بود که ما در آن کتاب‌ها می‌خواندیم و می‌دیدیم که در واقعیت جامعه‌ی خودمان هم همین‌طور است.^[۲۷]

❑ جان شیفته

قیمت این کتاب جان شیفته (رومن رولان)^۱ به مراتب از این بیشتر است؛ هم تاریخ است، هم ادبیات است، هم اخلاق است، هم هنر است. این کتاب، همه چیز است. این کتاب را من سال‌ها پیش خواندم.^[۲۸]

۱. فرانتس فانون (۱۹۲۵-۱۹۶۱)
۲. رومن رولان (۱۸۶۶-۱۹۴۳)

به مشهد آمد، ما ایشان را دیدیم. به مناسبتی صحبت از این کتاب شد، گفت مدتی است به کاری مشغولم. بعد فهمیدیم که از سال ۴۳ مشغول این کتاب بوده است. او از ما در زمینه‌های خاصی مطالبی می‌خواست، که فکر می‌کرد ما از آن‌ها اطلاع داریم. آنجا بود که ما فهمیدیم او این کتاب را دارد می‌نویسد. این کتاب بعد از فروش منتشر شد. آن کتاب، کتابی نبود که در رژیم گذشته اجازه‌ی پخش داشته باشد؛ کتابِ صددرصد ممنوعی محسوب می‌شد و امکان نداشت پخش بشود.^[۲۵]

❑ هوارد فاوست

شما اگر فرصت بکنید بعضی از این کتاب‌هایی را که راجع به وضع اجتماعی آمریکا نوشته شده است، بخوانید، متوجه این موضوع می‌شوید ... من خودم کتاب‌های متعددی در این زمینه خوانده‌ام؛ نمی‌دانم شماها هم خوانده‌اید یا نه. ... مثلاً در زمینه‌ی همین مسائل انتخاباتی، کتابی از این نویسندگی معروف نسبتاً چپ آمریکایی، هوارد فاوست، خواندم. او کتاب‌های متعددی هم دارد. ... البته رمان‌نویس است. کتاب او شرح حال بچه‌ای است که در اوایل قرن بیستم، خانواده‌اش از یکی از کشورهای اروپایی مهاجرت می‌کنند و وارد آمریکا می‌شوند. این بچه در آمریکا متولد می‌شود، که طبق قوانین آمریکا، این بچه آمریکایی است. او بعداً وکیل دادگستری می‌شود و سپس وارد انتخابات می‌گردد. در آن کتاب، وضع انتخابات آمریکا را تشریح کرده است. شما ببینید، این تازه مربوط به اوایل این قرن، سال‌های دهه‌ی ۲۰ و ۳۰ است؛ بعد از آن، به اعتراف همه‌ی کسانی که در این زمینه‌ها دارای اطلاع هستند

۱. هوارد فاوست (۱۹۱۴-۲۰۰۰) Howard Fast

است؛ پایین بودن تفکر مردم آن روز است که به گناهان کوچک از افراد ضعیف، جرم‌های بزرگی مترتب می‌کردند و به گناهان بزرگ از افراد قوی، هیچ‌گونه جرمی را مترتب نمی‌کردند. در عین حال وقتی شما نگاه می‌کنید، پیام کتاب مثل یک حریر و مثل یک آب روان، به تمام سلول‌های ذهن انسان می‌رسد و همه آن را جذب می‌کنند؛ در حالی که هیچ حرف واضحی هم نروده است.^[۳۷]

ارجاعات

۱. دیدار با گروهی از جوانان و نوجوانان و دست‌اندرکاران برنامه‌ی «صبح» سیما، ۷۶/۱۱/۱۴
۲. همان.
۳. دیدار با علما و روحانیان قائم، ۶۶/۷/۳
۴. سخنرانی در سمینار اتمی جمعی استان تهران، ۶۳/۸/۱۵
۵. دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان، ۷۱/۴/۸
۶. دیدار با اصحاب فرهنگ و هنر، ۸۰/۵/۱
۷. دیدار با جمعی از هنرمندان، ۷۰/۹/۴
۸. دیدار با مدیران و برنامه‌سازان گروه تلویزیونی شاهد، ۷۲/۱۰/۱۳
۹. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۸۵/۷/۳۰
۱۰. دیدار با برگزارندگان مراسم انتخاب کتاب سال، ۷۲/۱۰/۷
۱۱. دیدار با جمعی از پیش‌کسوتان جهاد و شهادت و خاطر‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴/۴/۳۱
۱۲. دیدار با جمعی از پیش‌کسوتان جهاد و شهادت و خاطر‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴/۴/۳۱
۱۳. دیدار با اعضای «دفتر ادبیات و هنر مقاومت» حوزی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۰/۴/۲۵
۱۴. همان.
۱۵. دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان، ۱۳۷۱/۴/۸
۱۶. دیدار با گروه ادبیات جنگ بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، ۷۷/۷/۲۵
۱۷. دیدار با اعضای مجمع نویسندگان مسلمان، ۱۳۷۰/۷/۲۸
۱۸. دیدار با جمعی از کارگردانان و مسئولان سینما و تلویزیون، ۱۳۸۵/۳/۲۳
۱۹. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۷/۴/۲۲
۲۰. دیدار با گروهی از جوانان و نوجوانان و دست‌اندرکاران برنامه‌ی «صبح» سیما، ۷۶/۱۱/۱۴

کتاب‌های «چین اوستین»
 خلاصه‌ی انگلیسی کتاب‌های چین اوستین راه از جمله همین کتاب غرور و تعصب را من خواندم. برای کسانی که انگلیسی می‌آموزند، خلاصه‌های ساده‌ای درست می‌کنند.^[۲۹]

چرا یک آخوند «ذن آرام» می‌خواند؟
 ذن آرام یکی از بهترین رمان‌های دنیاست. البته جلد اولش بهتر است؛ جلد‌های بعدی‌اش سطح رمان را متوسط می‌کند؛ کما اینکه کتاب بعدی‌اش، زمین نوآباد، هم کتاب خوبی نیست. این ذن آرام را من قبل از انقلاب خواندم؛ زمین نوآباد را شاید بعداً خواندم... به قدری در این کتاب تصویرگری فوق‌العاده است که من این را در هیچ کتاب دیگری ندیده‌ام. دشت‌های روسیه را که تصویر می‌کند، مثلاً صد جا تصویر کرده، ولی صد جور بیان کرده است! این‌ها خیلی هنرمندانه و خیلی مهم است. ادبیات، این‌گونه ماندگار می‌شود. چرا من آخوند در یک کشور اسلامی، کتاب ذن آرام را می‌خوانم؟ اگر جاذبه نداشته باشد، اگر این کتاب لایق خواندن نباشد، یک نفر مثل من نمی‌رود آن را بخواند.^[۳۰]

روان مثل آب، مثل حریر
 ... یک نوع از این بالاتر و بهتر هست، و آن هنری است که مطالب خودش را به طور غیر مستقیم در ذهن القاء می‌کند؛ این فاخرترین و بهترین هنر است؛ ... بینوایان و یکتور هوگو از این قبیل است. پیام بینوایان، رو به سقوط بودن تشکیلات و مناسبات اجتماعی نظام اشرافی آن روز فرانسه است؛ فضاحت وضع قضایی آن روز

۱-چین اوستین (۱۸۱۷-۱۷۵۰) Jane Austen

عالمی کہ در ایران از آن خبری نیست!

اگر تعداد کتاب زیاد شد، اگر عنوان کتاب زیاد شد، اگر کتاب در
همه‌ی موضوعات مورد نیاز بود، اگر مردم توانستند سؤال‌ها و
استفهام‌هایشان را در کتاب بیابند و به کتاب مراجعه کنند، یک عالم
دیگر و ماجرای دیگری خواهد شد، که مناسبانه امروز در داخل
ایران از آن خبری نیست! هر جا که با کتاب سر و کاری هست،
می‌بینید که از لحاظ کیفیت روحی و وضع فکری، نسبت به آن
جایی که این وضعیت وجود ندارد، تفاوت محسوسی هست.^[۱]




باید آن را بگویید. واقعاً آماری بگیری، ببینم کتاب خوانی چقدر رشد می‌کند. بیا بید کاری کنید که مردم کتاب خوان بشوند.^[۴]

کتاب نصیب‌ترین ملت‌ها

ما در حالی‌که در طول قرن‌های متمادی بیشترین کتاب‌رادر دنیا تولید کردیم، اما امروز و در طول دو سه قرن اخیر، چتر کم‌نصیب‌ترین ملت‌ها از معارف کتابی و مکتوب بوده‌ایم. یقیناً در این وضعیت که فی‌نفسه فرهنگی است، وضعیت‌های سیاسی و اجتماعی دخالت داشتند. هر چه بوده، گذشته است. امروز، روز نو و دوران جدیدی برای ماست و ما باید این تقیصه را جبران کنیم. ... در بین مردم ما، کتاب‌خوانی یک رویه‌ی معمول نیست؛ حتی باسوادان درس‌خوانده و تحصیل کرده، کسانی که با کتاب انس دارند و در زندگی روزمره‌ی خودشان، فصل و بخشی را به خواندن کتاب اختصاص می‌دهند، یقیناً اقلیت کمی هستند؛ در حالی‌که ما می‌بینیم در بسیاری از کشورهای که امروز از لحاظ پیشرفت‌های علمی در دنیا، ممتاز ... هستند، قضیه این‌طور نیست. ... روح کتاب‌خوانی در مردم و انس با معلومات و معارف و پیشرفت علمی کشور در سطوح مختلف، این‌ها با هم ارتباط دارد و بایستی آن را مرتبط به این دانست و این روحیه را در بین مردم ترویج کرد.^[۵]


کتاب‌نخوانی

مردم ما کتاب‌خوان نیستند. این کتاب‌نخوانی، نقص خیلی بزرگی است. خیلی از مردم ما حتی روزنامه‌خوان هم نیستند. اگر نگاهی به روزنامه بکنند، به همان تیرهای درشتش اکتفا می‌کنند. بسیاری

جوهر تبدیل شدن به آثار بزرگ  بنده الان این رمان‌های شماها را که نگاه می‌کنم، می‌بینم این‌ها همان چیزهایی است که اگر یک خرده با آن‌ها کار بشود، بی‌نویان و یکتور هوگو و جنگ و صلح تولستوی خواهد شد. من این جوهر را در رمان‌های کوچک این برادران خودمان که از حوزه‌ی هنری یا از بعضی جاهای دیگر صادر می‌شود، مشاهده می‌کنم، که آدم در نوشته‌های تقلیدی آن آقایان و ده جلد و پنج جلد و دو هزار صفحه و پنج هزار صفحه مشاهده نمی‌کند. در کارهای شماها واقعاً این جوهر وجود دارد. آن‌ها کارشان صرفاً کلیشه‌ای است؛ آن‌هم به خاطر این است که واقعاً از درون جوشش ندارند.^[۶]

جنگ، فرصت‌نویسندگی

جنگ، میدانی برای بروز استعدادها در این زمینه شد. می‌دانید. یکی از چیزهایی که هنر و ادبیات را در هر کشوری به شکوفایی می‌رساند، حوادث سخت، از جمله جنگ است. زیباترین رمان‌ها، بهترین فیلم‌ها، شاید بلندترین شعرها، در جنگ‌ها و به مناسبت جنگ‌ها سروده شده و گفته شده و تولید شده و به وجود آمده است. در جنگ ما هم همین‌طور بود.^[۷]

نمی‌دانم این همه تکرار اثر کرده یا نه  از بس درباره‌ی این مسئله‌ی مهم [کتاب‌خوانی] گفته‌ام و به من هم گفته نشده که چقدر اثر دارد، حقیقتاً وقتی می‌خواهم بار دیگر این مسئله را بیان کنم، دچار تردید می‌شوم که این دیگر جزء گفتار لغو نباشد. من نمی‌دانم واقعاً این تکرار، اثر کرده، یا نکرده است؛ شما

از مردم، رادیو را فقط برای سرگرمی هایش گوش می‌کنند، نه برای آموزش و خیر و آگاهی‌های زندگی و مسائل فرهنگی. ما باید این تقیصه را برطرف کنیم.^[۶]

کتاب خوانی، عقب‌تراز نشر کتاب
بیش از آنچه که از لحاظ عرضی کتاب عقیم، از لحاظ کتاب‌خوانی عقیم. کتاب خواندن در کشور ما، متأسفانه یک کار اختصاصی است؛ مخصوص بخشی از مردم است؛ مربوط به همه‌ی مردم نیست؛ درحالی‌که معارف و علوم و هنر و ذوق و آنچه که در حیطه‌ی کار فرهنگ هست، مال همه‌ی مردم است؛ مخصوص بخشی از مردم که نیست. همه به مفاد و محتوای کتاب احتیاج دارند؛ درحالی‌که همه از کتاب استفاده نمی‌کنند.

اکنون ملت ایران باید عقب‌افتادگی‌ها را جبران کند. اینک فرصت بی‌ظنیری از حکومت دین و دانش بر ایران پدید آمده است که باید از آن در جهت اعتلای فکر و فرهنگ این کشور بهره‌جست. امروز کتاب‌خوانی و علم‌آموزی نه تنها یک وظیفه ملی، که یک واجب دینی است. از همه بیشتر، جوانان و نوجوانان باید احساس وظیفه کنند؛ اگر چه آن‌گاه که انس با کتاب رواج یابد، کتاب‌خوانی نه یک تکلیف، که یک کار شیرین و یک نیاز تامل‌ناپذیر و یک وسیله برای آراستن شخصیت خوشتن تلقی خواهد شد؛ و نه تنها جوانان، که همه‌ی نسل‌ها و قشرها به دلخواه و شوق، بدان رو خواهند آورد.^[۷]

کتاب جزو «لوازم» زندگی است
این عادت هنوز در بین مردم ما جا نیفتاده که برود کتابی را بخرند، بعد آن را بخوانند، بعد به دوستان یا به فرزندان بدهند، تا آن‌ها هم بخوانند؛ این طوری نیست. ای بسا کتابی را می‌خرند، بعد آن را کناری می‌گذارند؛ یا مثلاً کتابی را دوستی هدیه می‌دهد، او هم کناری می‌گذارد؛ واقعا کتاب خواندن در مملکت ما جا نیفتاده است؛ و این درد بزرگی است. ما از اهمیت و عظمت این درد غافلیم؛ درحالی‌که این همه مطلبی که در ذهن‌ها هست، بر سر قلم‌ها و روی کاغذها جاری می‌شود و با خرج زیادی چاپ می‌گردد، اگر این مطالب ... بین همه‌ی مردم تقسیم بشود، ببینید چقدر سطح فرهنگ جامعه بالا می‌آید و چه منافعی از این ناحیه عاید می‌شود. بیایید شما هم به مجموعه‌ی کارهای کم و بیش دارای تأثیری بیپندید که حالا چند سالی است برای وادار کردن مردم به کتاب خواندن شروع شده است؛ این‌ها را در تبلیغاتتان در اظهاراتتان بیان کنید. اصلاً کتاب بنویسید، مقاله بنویسید، اعلان بکنید. ... قصه ... نوشته بشود، کارهای هنری بشود، تا مردم به خواندن کتاب وادار بشوند ... و کتاب جزو لوازم زندگی بشود.^[۸]

با این همه شاعر و نویسنده
من می‌بینم که متأسفانه در جامعه‌ی ما، آن مقداری که شأن این جامعه اقتضای می‌کند، کتاب رواج ندارد. بله، اگر ما یک جامعه‌ی بی‌تاریخ بودیم، جامعه‌ای بودیم که گذشته‌ای ندارد، فرهنگی ندارد، کسان بامعرفت و برجسته‌ای از لحاظ فرهنگی ندارد، انسان‌های بالاستعداد و فهیم و دارای بینش و طرز فکر بالا ندارد، مثل بعضی

در حالی که حاضرند بیست دقیقه، یا نیم ساعت نشینند و تبلیغات تلویزیون را، که قبل از شروع فیلم سینمایی پخش می شود، تماشا کنند! حاضر نیستند در این بیست دقیقه، حتی همان کتاب رمان را بخوانند؛ حالا نمی گوئیم کتاب اجتماعی، کتاب سیاسی، یا کتاب علمی، این ناشی از چیست؟ ناشی از عدم اعتیاد به کتاب است. [۱۶]

مردم میل به کتاب خوانی ندارند؛ برای این باید فکری بکنید.

انقلاب کم کار!

ایسن انقلاب، با این عظمت و ابعاد و آثار علمی، از لحاظ ارائه‌ی مبانی فکری خودش، یکی از ضعیف‌ترین و کم‌کارترین انقلاب‌ها و بلکه تحولات دنیاست! ...

وقتی انقلاب اکتبر تحقق پیدا می کند، در طول ده یا نوزده سال، آن قدر کتاب و فیلم و قصه و جزوه در سطوح مختلف، راجع به مبانی فکری این انقلاب نوشته می شود که در کشورهایی که باد آن انقلاب به آن‌ها رسیده، دیگر مردم احتیاجی ندارند که از کتاب‌های آن‌ها استفاده کنند! آن قدر فضای ذهنی پُر شده است که روشنفکرهای خودکشورها می نشینند راجع به مبانی ارزشی و فکری آن‌ها کتاب می نویسند! در سه چهار دهه‌ی گذشته، چقدر ایرانی‌ها درباره‌ی مبانی فکری انقلاب شوروی، به زبان فارسی کتاب نوشتند؛ چون دیگر اشباع شده بودند؛ یعنی آن‌ها آن قدر نوشتند که همه‌ی روشنفکرهایی که به نحوی از لحاظ فکری با آن‌ها ارتباط پیدا می کردند، از لحاظ فکری اشباع می شدند و بعد یک آدم مثلاً دست به قلم و بافکر و روشنفکری، خودش می جوشید و مطالبی، غیر از ترجمه‌های فراوانی که از آثار آن‌ها

از جوامع گوناگونی که در گوشه و کنار دنیا هستند، می گفتیم که بی‌رغبتی ما به کتاب قابل توجیه است؛ اما جامعه‌ی ما با این همه انسان‌های فرهنگی برجسته، والا، اساتید، مؤلفان، آشنایان با کتاب، شعرا، نویسندگان، علمای بزرگ، دانشگاهیان برجسته، چرا باید در انس با کتاب این طور باشد؟ سابقه‌ی فرهنگی و تاریخی ما خیلی زیاد است. جامعه‌ی ما اساساً یک جامعه‌ی پخته و بالغ شده است؛ یک جامعه‌ی ابتدایی و بدوی نیست. مردم ما باید بیش از این با کتاب آشنا باشند. [۱۷]

مثل خوردن و خوابیدن

متأسفانه کتاب خوانی، جز در بین یک عده از اهل علم و اهل تحصیل و کسانی که به طور قهری با کتاب سر و کار دارند، یک کار رایج و روزمره به حساب نمی آید؛ در حالی که کتاب خوانی باید مثل خوردن و خوابیدن و سایر کارهای روزانه، در زندگی مردم وارد بشود. [۱۸]

کتاب نباید به یک عده از افراد جامعه‌ی ما مخصوص بماند؛ کما اینکه در گذشته این طور بوده است که یک عده کتاب خوان و اهل کتاب و اهل مراجعه‌ی به کتاب بودند؛ اکثریت هم دور از کتاب و فارغ از هم کتاب؛ این درست نیست. امروز البته وضع بهتر شده است؛ انسان می تواند این را حس کند. [۱۹]

اعتیاد به کتاب

من جوانان بسیاری را دیده‌ام، حالا افراد مسن که جای خود دارد، که حتی مطالعه‌ی کتاب رمان را هم میل ندارند! کتاب رمان را یک هفت هشت ده صفحه می خوانند و می گویند حوصله نداریم؛

انقلاب بی‌رمان
 من گمان می‌کنم که هیچ تاریخی از انقلاب کثیرشوروی نمی‌تواند گویایی آن رمان‌هایی را که در باب این تاریخ نوشته شده، داشته باشد. اگر شما این رمان‌ها را خوانده باشید، می‌فهمید چه می‌گویم. مثلاً رمان دن آرام را در نظر بگیرید. نمی‌دانم شما آقایان این رمان را خوانده‌اید یا نه. این رمان، یکی از رمان‌های تبلیغاتی مارکسیست‌ها در دوران اختناق رژیم شاه بود. این کتاب با اینکه رمان بود، اما به عنوان تبلیغ آن را به همدیگر می‌دادند و مطالعه می‌کردند! ... این‌ها به قدری خوب نوشتند و انقلاب را خوب تصویر کردند که شما در این کتاب‌ها می‌توانید ابعاد این انقلاب به آن عظمت را پیدا کنید. البته نقطه ضعف‌هایش را هم در همین کتاب‌ها می‌شود فهمید؛ اگر چه آنکه نوشته، به عنوان نقطه ضعف نوشته است. ما در این مقوله چه نوشتیم؟ البته چرا، یک چیزهایی نوشته شده است؛ آن هم دروغ! کتابی درباره‌ی انقلاب نوشته شده است؛ البته آن هم درباره‌ی همان چند صباح قبل از ورود امام به ایران، که آن هم خلاف واقع و دروغ است! ما که در این انقلاب و در این کوچه و خیابان‌های تهران و جاهای دیگر بودیم، آن کتاب را که می‌خوانیم، می‌بینیم دروغ نوشته شده است؛ طبق نظرات خودشان برداشتند یک چیزهایی نوشتند! [۱۵]

جلال؛ سرآمد رمان نویس‌های ایران
 از اول قرن ششمی جاری، یعنی از شصت هفتاد سال گذشته تا کنون، ما به نویسندگان رمان‌های خودمان که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این‌ها واقعا بی‌هترند؛ یعنی مایه‌هایی دارند، اما

می‌شدد، می‌نوشت. ما چه کار کرده‌ایم؟ کاری که ما در این زمینه کرده‌ایم، واقعا خیلی کم است. گاهی انسان دلش نمی‌آید که بگوید در حد صفر، چون واقعا کسانی با اخلاص کارهایی کرده‌اند؛ اما اگر نخواهیم ملاحظه‌ی این جهات عاطفی را بکنیم، باید بگوئیم یک ذره بیشتر از صفر!

یازده سال از انقلاب می‌گذرد؛ خوب بود که صدها نویسنده‌ی اسلامی، مبانی انقلاب را بنویسند. ... می‌بایست تربیت می‌کردیم، که نکردیم. [۱۶]

کتاب‌های دینی بدون افراط و تفریط
 مقوله‌ی دیگری که ما در آن کم‌کاری داریم، که شاید باورکردنی هم نباشد، کتاب‌های دینی است! مثل اینکه ما روی کتاب‌های دینی و مسائل اسلامی متأسفانه کم‌کاری می‌کنیم! این متون اسلامی بسیار ارزشمند است. ما به کتاب‌هایی در ردیف کتاب‌های شهید مطهری احتیاج داریم که مسائل اساسی اسلام را با یک بینش صائب و به دور از کج‌روی و افراط و تفریط، با زبانی قابل فهم برای قشرهای متوسط جامعه، که نه دانشمندان و اندیشمندان را ملاک می‌گیریم، نه سطوح خیلی پایین را، ... تبیین کند. و من اینجا بایستی با پذیرش و اذعان به پایگاه بلند حوزه‌های علمیه و مخصوصاً حوزه‌ی علمیه‌ی قم در نشر افکار و معارف اسلامی، آن حوزه را مخاطب قرار بدهم و بگویم: اینجا شما هستید که بایستی این نیاز را پاسخ بدهید؛ البته نه به معنای انحصاری، اما به هر حال کانون، قم است. این زمینه‌هایی است که به نظر من باید رویش کار بشود. [۱۶]

فرانسوی یا انگلیسی یا هر جای دیگر را از داخل این داستان به دست بیاورید؛ یعنی انسان می تواند چیزهایی را که در تاریخ نیست، در این کتاب ها پیدا کند؛ در حالی که آن چیزی که این آقایان در قصه هایشان می نویسند، اصلاً وجود خارجی ندارد! آن روستایی که این آقایان در قصه هایشان تصویر می کنند، در ایران اصلاً وجود خارجی ندارد ... غالب این کتاب های آقایان را خوانده ام. من کتابی را خواندم، دیدم که راجع به دهی صحبت کرده است. داستان در یک روستا واقع می شود؛ اما از لحاظ وضع مردم، اصلاً چنین روستایی در عالم وجود ندارد! به خصوص منطقه ای که آن آقایان صحبت کرده، منطقه ی خودم یعنی خراسان، است. زندگی ما تقریباً در همان مناطق بوده است. ما روستاهای آنجا را می شناسیم؛ اصلاً آن گونه روستایی وجود ندارد. روستایی که در آن فاحشه خانه هست و مسجد نیست. آیا شما چنین روستایی سراغ دارید؟! کجای ایران چنین روستایی وجود دارد؟! این غیر از آن نویسنده ی فرانسوی است که وقتی یک روستای فرانسه را تصویر می کند، واقعیتی را دارد تصویر می کند؛ حقیقتی را دارد بیان می کند. لذا وقتی شما می خوانید، می فهمید که زیر پوشش زرق و برق تمدن فرانسه در قرن نوزدهم، چه حقایقی داخل روستاها و شهرها و خانه ها و محلات همان پاریس می گذشته است. این واقعا ناشی از چیست؟ ناشی از این است که روح هنر در این شاخه اش، مطلقاً پرورش و رشدی ندارد. یعنی یک نفر هم که حالا ذوقی دارد و می خواهد چیزی بنویسد، آن مایه ی لازم را برای این کار ندارد؛ بنا می کند به تقلید کردن، و چهل تکه ای از اینجا و آنجا درست می کند و چیزی از آب درمی آورد! آیا این برای ما نقص نیست؟^[۱۷]

به هیچ وجه قابل مقایسه ی با رمان های مطرح در دنیا نیست. البته بعد نوبت به امثال آل احمد که می رسد، آن واقعیت ها و آن سوز دل و آن انگیزه و آن ایمان، وضع را بهتر می کند. طبق تشخیص من و تا آنجا که من می شناسم، رمان آل احمد، انصافاً سرآمد رمان های فارسی ماست؛ از همه ی این های دیگر بهتر است؛ و الا دیگران که نوشتند، چیزی نوشتند ... چنانچه شما این نهال جدید و این جهت نور را دنبال گیری کنید، همان چیزی خواهد شد که ما امروز احتیاج داریم؛ یعنی رمان و قصه نویسی ایران را به آن رشد و تعالی خواهد رساند.^[۱۶]

چهل تکه نویسی

البته بعضی ها سعی کردند داستان بلند بنویسند و نوشتند؛ ظاهر و رنگ و نمایش هم بد نیست؛ اما قابل مقایسه با داستان های بلندی که امروز در دنیا مطرح است، مثل بینوایان و یکتور هوگو و جنگ و صلح تولستوی و داستان هایی که برای انقلاب شوروی نوشته اند، نیست؛ یک چیز بدلی است. داستان بلندی می نویسند، اما وقتی انسان نگاه می کند، می بیند که یک نقاشی بدلی از روی یک نقاشی واقعی است؛ پیداست که یک جوشش طبیعی وجود ندارد. حالا بگذریم از اینکه از لحاظ محتوا، این داستان هایی که اخیراً همین آدم های در دل مخالف با تفکر اسلامی در این ده پانزده سال نوشته اند و پخش کرده اند، چقدر مشکل دارد. داستان های این ها دروغ است و حقیقت ندارد.

شما وقتی که مثلاً بینوایان یا جنگ و صلح یا داستان های امیل زولا^۱ را می خوانید، می توانید وضعیت آن جامعه ی روسی یا

۱. امیل زولا (۱۸۴۰ - ۱۹۰۲) Emile Zola

و نویسنده‌ی آن‌الکسی تولستوی است، منتشر شده است. این رمان، رمانی بسیار قوی در شرح حال پطر است. به نظر من، اگر یک مترجم خوب این کتاب را ترجمه می‌کرد، می‌توانست کتاب مفیدی حتی برای ادبیات کنونی جامعه‌ی ما باشد؛ اما آن‌طوری برخورد نمی‌شود.^[۲۰]

عقب‌ماندگی در نمایشنامه‌نویسی

قبل از میلاد مسیح، در یونان، نمایشنامه‌نویسی بوده و نمایشنامه‌هایی که تا امروز موجود است و به زبان فارسی هم چاپ شده و بعضی از آن‌ها ترجمه هم شده و بنده هم بعضی‌هایش را خوانده‌ام، وجود داشته است. در محیط ادب فرهنگ غربی، از آن وقت نمایشنامه‌نویسی رشد دارد و ما حالا این را نداریم... ما باید به سرعت خودمان را برساینیم.^[۲۱]

فقط تهرانی‌ها نویسنده‌اند؟

من نگاه کردم، دیدم این نوشته‌ها غالباً درباره‌ی لشکر حضرت رسول است... لشکرهای دیگری که در جنگ این همه نقش داشتند، اصلاً از آن‌ها خبری نیست. آقایان تهرانی‌ها بلند شدند به جبهه رفتند و در لشکر خودشان مستقر شدند؛ بعد هم برگشتند و همان‌ها را نوشتند... در لشکرهای اصفهان، لشکر نجف، لشکر امام حسین (علیه‌السلام)، لشکر نصر مشهد، لشکر امام رضا، لشکر نارالله، لشکر فجر و لشکرهای گوناگونی که در همه‌جا هستند، یک عالم حماسه است؛ به چه دلیل آن‌ها نتوانند بنویسند؟^[۲۲]

دستان خالی را با ترجمه‌ی خوب پر کنید

در همین مقوله‌ی قصه و رمان، ... شما اطلاع دارید که من قدری با این مقوله مرتبطم. ما دستمان واقعا خالی است. ما داخل کشور هیچ کار بزرگی نداریم. کارهای بزرگی که در این زمینه در کشورها و ملت‌های دیگر وجود دارد، ما اصلاً مشابه آن‌ها را نداریم؛ نه مشابه فرانسوی‌ها، نه مشابه روس‌ها و نه بعضی از ملت‌های دیگر! این‌ها خلأهایی است که باید پُر بشود؛ لیکن تا مادامی که پُر نشده، ما از ترجمه‌های خوب می‌توانیم استفاده کنیم.^[۲۳]

حاضر صدار تشکر کنم

البته پایه‌ی توقعات بنده هم به این زیادی نیست که می‌فرمایید از بینوایان هر چه پایین‌تر، نه، اگر امروز در این کشور کسی یک قصه درست کند که دو درجه هم پایین‌تر از بینوایان باشد، بنده حاضرم صدار از او تشکر کنم؛ اما همین را هم متأسفانه نداریم!^[۲۴]

پیدا کنید و ترجمه کنید

ما در زمینه‌های ادبیات، کتاب بسیار کم داریم. در زمینه‌های قصه و هنر، کتاب بسیار کم داریم. در زمینه‌های رمان و ترجمه‌های آن‌چنانی، کتاب بسیار کم داریم. نمی‌شود گفت که این همه نویسنده‌های بسیار بزرگی که الان هستند دارند می‌نویسند؛ رمان می‌نویسند، قصه می‌نویسند، حتی تحقیقات تاریخی می‌نویسند، مجموعاً بر ضد ما تمام خواهد شد؛ نه، بسیاری چیزها هست که می‌تواند به نفع ما هم باشد؛ این‌ها را باید پیدا کرد و ترجمه نمود. این روزها یک رمان روسی به نام پطر کبیر، که دو سه جلد است

ادبیات ضد جنگ

در همین کشور خودمان، که به قول شما خاستگاه ادبیات مقاومت است، ادبیات ضد جنگ هم از طرف آدم‌های ناباب در اینجا پا گرفت! سال‌های ۶۱ و ۶۲ آن آقای ... کتاب زمین سوخته را می‌نویسد، که صد در صد ضد جنگ است و اصلاً حماسه‌ای در این کتاب نیست! کما اینکه وی یک کتاب دیگر دارد که ضد انقلاب است؛ ... یک رمان مفصل سه جلدی است. من حالا اسمش را نمی‌گویم، که اگر کسی تا حالا ننشیده، ننشیده باشد. من تعجب کردم وقتی که دیدم در یکی از مطبوعات خودی، یکی از برادران راجع به ادبیات جنگ کتاب نوشته و کتاب زمین سوخته را جزو اولین کتاب‌هایی که در باب ادبیات جنگ است، مطرح کرده است! چرا باید این طور باشد؟ گاهی می‌شود که در خاستگاه ادبیات جنگ، که محصول طبیعی‌اش ادبیات مقاومت است، کسانی می‌آیند از روی غرض ادبیات ضد جنگ را باب می‌کنند؛ مثل همین کتاب زمین سوخته [۲۳]

۱۱. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هفتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۳/۲/۲۰.
۱۲. دیدار با دست‌اندرکاران برگزار کننده کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
۱۳. دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۶۸/۹/۷.
۱۴. سخنرانی در مراسم پنجمین دوره انتخاب کتاب سال، ۶۶/۱۱/۱۹.
۱۵. دیدار با وزیر و مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱/۹/۴.
۱۶. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
۱۷. دیدار با وزیر و مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱/۹/۴.
۱۸. دیدار با مدیر عامل و مسئولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۷/۵/۵.
۱۹. دیدار با مدیر عامل و مسئولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۶/۸/۸.
۲۰. دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه‌ی علمیه‌ی قم، ۶۸/۹/۷.
۲۱. سخنرانی در مراسم هفتمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۷/۴/۱.
۲۲. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
۲۳. دیدار با نویسندگان و هنرمندان حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۷/۳/۲.

ارجاعات

۱. دیدار با دست‌اندرکاران برگزار کننده کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
۲. دیدار با اعضای شورای بررسی و انتخاب کتاب دفاع مقدس، ۷۳/۳/۲۰.
۳. سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، ۷۷/۲/۲۲.
۴. دیدار با دست‌اندرکاران برگزار کننده کتاب، ۷۵/۷/۳۰.
۵. مراسم افتتاحیه‌ی اولین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۶/۸/۱۴.
۶. دیدار با وزیر و مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱/۹/۴.
۷. پیام به مناسبت آغاز هفته‌ی کتاب، ۷۲/۱۰/۴.
۸. دیدار با اعضای هیئت تحریریه‌ی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۷۴/۲/۱۸.
۹. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هفتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۳/۲/۲۰.
۱۰. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۹/۲/۱۹.

زبان انقلاب و جنگ، فقط زبان هنر است
واقعا انقلاب جزو آن حوادثی است که جز با زبان هنری، اصلاً
قابل بیان کردن نیست. مثلاً آدم چطور می تواند در یک تاریخ،
وضع زندان های رژیم پهلوی را تصویر کند؟ اصلاً در تاریخ
نمی شود. کسی حوصله ندارد که این ها را در تاریخ بخواند، جز
در داستان و در شعر؛ عمده در داستان می شود این ها را بیان
کرد. بقیه ی ماجراهایی هم که در انقلاب گذشته، فقط در قصه
و کار هنری قابل ارائه است و لاغیر؛ لذاست که داستان انقلاب
باید نوشته می شد.

شما الان می‌توانید داستان انقلاب را بنویسید؛ اصلاً آن را باید حالا بنویسید. داستان انقلاب را آن زمان‌ها نمی‌شد نوشت؛ الان باید نوشت کما اینکه من می‌گویم قصه‌ی جنگ را هم الان باید نوشت. زمان جنگ، خاطرات جنگ را می‌شد نوشت، همین کاری که شماها کردید، اما قصه‌ی جنگ یک چیز دیگر است. هنرمندی که می‌خواهد از این ماجرا یک قصه دریاورد، بایستی بر فضا مسلط باشد، تا بتواند از همه‌ی عناصر استفاده کند؛ ... اصلاً خاصیت کار هنری این است. باید اثر پایی از همه‌ی قضایای انقلاب در این قصه بیاید. در یک کوچه اتفاقی می‌افتد، در یک خانه اتفاقی می‌افتد؛ اما این کوچک‌شده‌ی آن حادثه‌ی بزرگی است که در همه جای کشور اتفاق افتاده است.^[۱]

نقاط اوج و اسوره کنید

موضوعات گوناگون انقلاب که حائز کمال اهمیت است، باید موضوع کارهای هنری ما قرار بگیرد. گاهی آدم می‌بیند که قصه‌نویس یا نمایشنامه‌نویس یا فیلمساز امروز، به جای اینکه به نکات اصلی انقلاب توجه کند و آن‌ها را به سلک هنر بکشد، سراغ مسائل درجه‌ی دو و گاهی مسائل مضر می‌رود که اصلاً بایستی آن‌ها مطرح بشود. زخم‌ها و دردهای انقلاب را دیدن، آن‌ها را درشت کردن و برجسته کردن، رنگ و جلای داستانی به آن‌ها زدن و آن‌ها را پخش کردن، هیچ خدمتی به انقلاب نیست. انقلاب در کنار نقاط درد و کمبود و محرومیتی که دارد، نقاط قوت و درخشندگی بیشتری هم دارد. شما نمی‌توانید هیچ انقلابی را سراغ کنید که در آن، رنج و درد و زحمت نباشد. حالت انتقال،

این‌ها را دارد. مایه‌ی هنری که امروز وجود دارد، چه شعر، چه فیلم، چه نمایشنامه، منهای اجرا، باید ظریف‌ترین، انسانی‌ترین، پُرشکوه‌ترین و عالی‌ترین نقاط ممکن را در این انقلاب پیدا کند و آن‌ها را به سلک نظم بکشد؛ این کاملاً هم ممکن است.^[۲]

دیگران این کار را کرده‌اند

من یک وقت به یک نویسنده‌ی خوبی گفتم که شما به یکی از این آسایشگاه‌های بنیاد شهید که مربوط به جانبازان است، برو و مثل پرستارها لباس سفید بپوش و در آن آسایشگاه خدمت کن؛ من برایت مجوز می‌گیرم. برو یک ماه در آنجا بمان؛ لگنش را خالی کن، غذا در دهانش بگذار، ملاقاتش را جمع کن و کلابا رنج‌ها و کمبوهای او آشنا بشو و بین جانباز یعنی چه، من و شما که نمی‌دانیم جانباز کیست و چه کار می‌کند. ما جسم جانباز را می‌بینیم؛ اما چه می‌دانیم که احساس جانباز چیست. گفتم شما برو با آن دید هنرمندانه، جانباز را شناسایی کن؛ بعد بیا یک رمان دربارهِی واردات ذهنی جانباز بنویس و در این رمان زخم‌های او را شفا بده و بر آن مرهم بگذار؛ کما اینکه دیگران این کار را کرده‌اند؛ مثل آن کتابی که شوروی‌ها نوشتند.^[۳]

هر چه سر مایه گذاری و کار کنیم، زیاد نیست

اخیراً آقای بهبودی و آقای سرهنگی مصاحبه‌ای می‌خواندم، که واقعا هم همین‌طور است. این آقایان معتقدند که قضایای دوری دفاع مقدس را بایستی مستند کرد، تبیین کرد، مستدل کرد تا بر اساس این‌ها آثار هنری به وجود بیاید، که کاملاً درست

۱. داستان یک انسان واقعی، نوشته‌ی بوریس نیکلایوویچ بوله‌وی (۱۹۰۸م)

دستشان از قصه خالی است

اگر شما نصف انتشاراتان را فقط قصه منتشر کنید، چنانچه یک قصه‌ی خوب باشد، هیچ ایرادی ندارد. ما متأسفانه از این جهت دستمان خیلی خیلی عقب است. از چیزهایی که بنده همیشه تأسف می‌خورم، این است. ما به دلایلی، البته این دلایل هم از نظر من روشن است، از استخدام هنر برای ابلاغ پیام‌ها و ارزش‌های انقلاب تا حدود زیادی محروم مانده‌ایم؛ یعنی آن مقداری که شایسته بود، نشد. کمونیست‌ها از این جهت دستشان از ما جلوتر بود. ... آن‌ها [دشمنان] ارزش‌های دروغی و مجازی خودشان را این‌گونه با هنر اصیل و برجسته آرایش کردند و عرضه کردند؛ چرا ما ارزش‌های واقعی خودمان را از این چیز بالرش محروم کنیم؟ در این زمینه واقعا باید کار بشود.^[۶]

قصه: خدای نرازم موسیقی

ببینید این رمانی که دو بیست هزار نسخه از آن در چند نوبت چاپ می‌شود، به خاطر خلأ رمان است. جاذبه‌های نفسانی، مانند شهوات و این‌گونه چیزها، که همه‌ی دل‌ها و روح‌ها را به سمت خودش می‌کشاند، یک جا علاج دارد و آن مقوله‌ی هنر است. اگر شما یک هنر صددرصد تقطه‌ی مقابل آن جاذبه‌ها را درست کنید، اگر هنر باشد، این تنها مورد استثنایی است که می‌تواند دل‌ها را جذب کند. چرا؟ چون هنر خودش یک جاذبه دارد ... از مقولات خوب هنر هم قصه است؛ جذبه‌اش از موسیقی بیشتر است. موسیقی آدم را خسته می‌کند؛ ولی چیزی که هیچ‌وقت آدم را خسته نمی‌کند، قصه است.^[۷]

است. اعتقاد من این است که ما هرچه برای دوری دفاع مقدس سرمایه‌گذاری و کار کنیم، زیاد نیست؛ چون ظرفیت هنری و ادبی کشور برای تبیین این دوره، خیلی گسترده، وسیع و عمیق است و از این ظرفیت تاکنون استفاده‌ی خوب و درخوری نشده. البته کتاب‌های خوبی نوشته شده، لیکن این رشته باید استمرار پیدا کند. ... من حقیقتاً از زحمات آقایان قدردانی می‌کنم و اصرار می‌کنم که حتماً این رشته و سلسله را ادامه دهید و دفتر ادبیات و هنر مقاومت کار خودش را با دلگرمی و جدیت بیشتر، ان‌شاءالله ادامه دهد و دوستان هنرمندی هم که در این سال‌ها آثاری را تولید کرده‌اند، که حقا و انصافاً آثار باارزشی هم هست، کار خودشان را ادامه دهند. بعضی دوستان انصافاً پیشرفت هم کرده‌اند. من وقتی قصه یا خاطره‌ای که امروز برخی از دوستان هنرمند می‌نویسند، با آثار هفده هجده سال پیش آن‌ها مقایسه می‌کنم، می‌بینم خیلی فاصله است؛ یعنی واقعا پیشرفت کرده‌اند. امروز آثار هنری‌ای که این‌ها ارائه می‌کنند، بسیار باارزش است.^[۸]

نمایاندن آنچه شاه‌هدان هم نمی‌بینند

من حوادثی را به چشم خودم دیده‌ام که شاید چشم مادی نتوانسته آن‌ها را درک کند؛ اما بعد که شما هنرمندان آن‌ها را به نگارش درمی‌آورید، یا در قالب نمایش نشان می‌دهید، و یا به زبان قصه بیان می‌کنید، من آن حوادث را که بازمینی می‌کنم، می‌بینم عجب حوادثی بوده است؛ تازه شروع به فهمیدن آن می‌کنم. لذا به نظر من، نقش هنرمند مسلمان، نقش فوق‌العاده برجسته‌ای است.^[۹]

همه‌ی کوچه‌های شهر را نمی‌توانید ببینید؛ اما دو سه کوچه‌ی شهر یا خیابان شهر را می‌روید. با افرادش حرف می‌زنید و از خانه‌ها عکس برمی‌دارید؛ از اتاق‌ها، از اسباب‌بازی بچه‌ها، از بوسیدن یک فرزند توسط مادرش... همه‌ی این‌ها را ترسیم می‌کنید و در یک عکس جلوی ما می‌گذارید. البته یک کوچه است، دو خیابان است، همه‌ی شهر نیست، اما می‌شود آن را تعمیم داد... این زبان هنر از تاریخ است؛ قصه این است. هیچ بیانی مثل بیان این کتاب معروف شولوخف، دن آرام، نمی‌تواند انقلاب اکبر را نشان بدهد. او مثلاً فقط به یک منطقه‌ی قزاق‌نشین رفته و از آنجا قضایا را برای ما شرح داده است؛ اما همه‌ی روستاها، حیطه‌ی قزاق‌نشین است؛ فرق نمی‌کند. در سبیری هم قضیه همین است. او ماجرا را برای ما نقل می‌کند و ما از نزدیک انقلاب را می‌بینیم. آن کتاب گذر از رنج‌ها... هم همین‌طور است... این‌ها جزئیات را بیان می‌کنند.^[۹]

داستان؛ ابزار تبلیغ انقلاب

در انقلاب‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش بزرگ دنیا، یکی از وسایل تبلیغات، همین رمان‌ها و داستان‌هاست؛... قصه‌های بسیار خوبی دارند؛... زیبایی‌ها را به بهترین وجهی... در قالب‌های بسیار عالی ارائه کرده‌اند... بنده وقتی این کتاب‌ها را می‌خوانم... و با انقلاب خودمان مقایسه می‌کنم، می‌بینم انقلاب ما مناظر خیلی خیلی عالی‌تر، پُرشکوه‌تر، هیجان‌انگیزتر و زیباتر دارد که می‌تواند ارائه بدهد. هنر مندان ما حقیقتاً مسئول‌اند و باید پاسخگو باشند. باید این زیبایی‌ها را که آن‌ها می‌توانند ببینند، پیش از مردم عادی جست‌جو کنند و ببینند و آن‌ها را ارائه بدهند.^[۱۰]

مگر جامعه‌ای می‌تواند بدون قصه‌نویسی باشد؟
از این دست مایه‌ای که جنگ برای ما درست کرده... حالا بیایم هنر قصه‌نویسی را در ایران بازسازی کنیم. بالاخره جنگ موجب شد که آقای برای اینکه خاطرانش را بنویسد، به قول شما برود چند جلد رمان بخواند، تا بفهمد واقعیت‌نویسی چگونه است. اگر جنگ برای او مطرح نبود، شاید اصلاً به فکر نوشتن نمی‌افتاد؛ اما حالا این استعداد توی راه آمده است، خیلی خوب، از این استفاده کنیم. این استعداد جوشانی که ما می‌بینیم حادثه‌ی جنگ را به این خوبی می‌سراید و ترسیم می‌کند، واقعاً ترسیم‌هایی که در این نوشته‌های آقایان هست،... این قدر خوب بیان شده است که انسان حظ می‌کند، نشان‌دهنده‌ی این است که استعدادی دارد در اینجا می‌جوشد؛ خیلی خوب، ما حالا این استعداد را در خدمت قصه‌نویسی جامعه‌مان بگیریم. این کشور به قصه‌نویسی احتیاج دارد. مگر جامعه‌ای می‌تواند بدون قصه‌نویسی باشد؟^[۸]

داستان و قصه برای بیان تاریخ

هیچ بیانی نمی‌تواند تاریخ را مثل داستان و قصه بیان کند. وقتی درباره‌ی تاریخ با زبان غیر هنری حرف می‌زنیم، مثل این است که از فاصله‌ی ده هزار پایی زمین، از شهری عکس برمی‌داریم. طبیعتاً ابعاد شهر و خیابان‌های اصلی شهر پیداست، اما در آنجا آدم‌ها چه کاری می‌کنند؟ خوب‌اند؟ بدند؟ فقیرند؟ غنی‌اند؟ راحت‌ند؟ خواب‌ند؟ دعوا می‌کنند؟ می‌رقصند؟ اصلاً چیزی معلوم نیست. تاریخ از آن بالا، از ده هزار پایی، شهری را عکس برداری می‌کند و به ما نشان می‌دهد. یک وقت هست که شما وارد یک شهر می‌شوید. البته

گفته‌ام. یکی کتاب گذر از رنج‌های الکسی تولستوی است که فوق‌العاده است، یکی هم رمان دن آرام شولوخوف است. این‌ها داستان‌های انقلابی است، و کتاب دل سگ که ضد انقلاب اکثر است. ...

چند نفر را تعیین کنید و این نمونه‌ها را هم جلویشان بگذارید و بگویند می‌خواهیم مثل این داستان درباره‌ی انقلاب بنویسیم؛ منتهی انقلاب و امام حقیقتاً معرفی شوند. همین خاطرات جنگ را که بچه‌ها نوشتند، جلویشان بگذارید. به نظر من از این‌ها می‌توان یک رمان بلند و جالبی درآورد. سه سال هم برایشان وقت بگذارید. هر چه هم خرجه‌شان ~~هست~~ شما به عهده بگیرد. دنبال کنید ببینید به کجا می‌رسید؛ شاید به جایی رسیدید. بالاخره ببینیم دو سه عنوان رمان بلند قابل قبول در کشور می‌تواند تولید بشود و خلأ را پر کند؟

ایران باین فرهنگ و باین داعیه و محصولات فرهنگی، نمی‌تواند رمان تحویل ندهد؛ این کار بالاخره باید بشود. تا حالا میدان خالی بوده و یک عده آدم بی‌ارزش و هوجی ... آمدند و خودشان را به عنوان رمان‌نویس بزرگ جا زدند و ضد انقلاب هم این‌ها را ترویج کرد. آن بنده‌ی خدا کتابش که درآمده بود، از صد جا برایش نوشتند که کتابش را خوانده‌اند و گفتند: به‌به! لذت بردیم؛ درحالی‌که این همه اشکال از لحاظ هنری و غیره بر این کتاب وارد است! بالاخره شما باید این کار را بکنید.^[۱۳]

ترجمه‌ی رمان خوب

رمانی دستم بود که همین چند روزه آن را نگاه می‌کردم و می‌خواندم.

رمان؛ جامع شرایط بیان هنری

در بین شیوه‌های بیان هنری، آن چیزی که در مجموع، بیشتر جامع شرایط گوناگون هست، رمان است؛ حتی مثلاً از سینما. ... در عین حال، فهم از فیلم، با فهم از رمان متفاوت است. فیلم محدودیتی دارد که نمی‌تواند همهی چیزها را بیان کند.

شما ببینید از کتاب بینوایان ویکتور هوگو تا حالا چند فیلم ساخته‌اند. در ایران خود ما، تلویزیون تا حالا دو سه فیلم از آن را نشان داده است. بنده بینوایان را بارها خوانده‌ام. این فیلم‌ها را هم با علاقه نگاه کرده‌ام؛ اما بینوایان کجا، این فیلم‌ها کجا؟! اصلاً قابل مقایسه با همدیگر نیستند.^[۱۱]

رمان می‌ماند

هنوز بهترین رمان‌های امروز ما، رمان‌های قرن نوزدهم است. در قرن نوزدهم رمان‌هایی نوشته شد که نظیر آن‌ها دیگر نیامده است. در فرانسه، در روسیه، حتی در انگلیس، رمان‌هایی نوشته شده که هنوز تا امروز نظیر آن‌ها نیامده است. پس رمان، می‌ماند و گسترش هم دارد و تبیین و توصیف فوق‌العاده و ریز هم دارد. شما این خصوصیات را در کدام هنر دیگر می‌توانید پیدا کنید؟ این خصوصیات نه در موسیقی هست، نه در سینما هست، نه در تئاتر هست، نه در شعر هست. اصلاً نمی‌شود شبیه رمان چیزی پیدا کرد؛ هم ترجمه می‌شود، هم همه جا می‌رود، هم می‌ماند، هم کهنه نمی‌شود.^[۱۲]

با این داعیه نمی‌شود رمان نداشت

من بارها مثال قصه‌های انقلاب اکتر را در جمع شما

گروه‌های مسلمان را از هم جدا کنند. کتاب می‌تواند پیام وحدتی بین گروه‌های مسلمان باشد. چقدر خوب است که ما کتاب‌های اسلامی را از دنیای اسلام، از متفکران اسلام، از قلم‌های برجسته، به زبان فارسی و میان کتابخانه‌ی ملی خودمان منتقل کنیم و کتاب‌های اسلامی و آن چیزهایی که از تراوشات فکر و اندیشه‌ی متفکران خود ما و نویسندگان برجسته‌ی خود ما و علمای ماست، این‌ها را از داخل جامعه‌ی خودمان به زبان‌های اسلامی دیگر منتقل کنیم و بتوانیم کانال‌های وحدتی را بین جوامع اسلامی به وجود بیاوریم؛ این یقیناً یک حرکت فرهنگی و نیز یک حرکت ضد استعماری است.^[۱۶]

کتاب‌هایی که نداریم

من می‌خواهم از متفکران کشورمان خواهش بکنم که به مسئله‌ی ارائه و تولید کتاب خوب و لازم برای مردم، به چشم یک نیاز فوری جامعه و کشورشان نگاه کنند. اگر چه بحمدالله ما کتاب خوب در جامعه‌مان داریم، لیکن جای خالی و کمبود هم بسیار داریم. خیلی از کتاب‌ها را ما نداریم. خیلی از موضوعات هست که درباره‌ی آن‌ها چیزی نداریم، یا چیز قابل عرضه‌ای نداریم. درحالی‌که دیگران در کشورهای دیگر در زمینه‌ی موضوعات گوناگون، گاهی ده‌ها هزار عنوان کتاب و تألیف دارند، اما درباره‌ی همان موضوعات، تعداد کتاب‌هایمان انگشت‌شمار است! ... حتی در موضوعاتی که ما در آن‌ها سابقه و خبرگی و زمینه‌های زیاد آگاهی و دانش را هم داریم، تعداد کتاب‌هایمان اندک است. حقیقتاً در زمینه‌ی ارائه‌ی موضوعات لازم، کار

یک کتاب قطور ششصد صفحه‌ای و بسیار هم سرگرم‌کننده و گیرا، و از لحاظ هنری، بسیار هم بالا؛ اما درست ضد آن چیزی که ما در معارف خودمان با آن سر و کار داریم، بنده آن کتاب را قطعاً تجویز نمی‌کنم که جوانی بخواند؛ اما دارد چاپ می‌شود و با تیراژهای بالا فروش می‌رود؛ چه اشکالی دارد که ما یک رمان خوب پیدا کنیم، ترجمه کنیم و چاپ کنیم؟ چیزی باشد که هم جاذبه داشته باشد، و هم از نظر مایرادی نداشته باشد که جوان ما آن را بخواند.^[۱۷]

ترجمه‌ی کتاب به زبان‌های دیگر

به هر حال ترجمه، کار بسیار مهمی است؛ منتهی باید هوشمندانه انجام بگیرد. من وقتی این کتاب‌ها [کتاب‌های دفتر ادبیات و هنر مقاومت - حوزه‌ی هنری] را گاهی می‌خواندم، به نظرم می‌آمد که مثلاً اگر ما بخواهیم ترتیبی برای ارسال کتاب‌های ترجمه‌شده در خصوص جنگ قائل بشویم، باید اول یک کتاب کوچک، با نشانه‌های نچندان ایرانی، با بیان و قلمی که حقیقتاً خوب باشد و خوب نوشته شده باشد، به آنجا برود و پخش بشود و بخوانند. بعد که این سابقه در ذهن‌ها پیدا شد، بعد یک کتاب دیگر برود ... و هر کتابی ... راه را برای کتاب بعدی باز خواهد کرد؛ تا برسد به کتاب‌های مفصل‌تر و خاطره‌های طولانی‌تر.^[۱۵]

کانال وحدت جوامع اسلامی

متأسفانه مشاهده می‌شود که برخی از سیاست‌ها، به عمد نقاط اختلافی را پیدا می‌کنند و یا حتی می‌تراشند، برای اینکه

شاعر، به دست کتاب‌نویس، به دست نمایشنامه‌نویس، به دست
قصه‌نویس بدهند و بگویند این‌ها را شما بسازید.^[۱۶]

پیشرفت بدون هنر ممکن نیست
اگر مفاهیم عالی‌ی قرآن در این قالب هنری فوق‌ممتاز ارائه
نشده بود، پیشرفت نداشت. دیگر چیزی بالاتر از مفاهیم قرآن و
توحید هست؟ خدای متعال برای این مفاهیم، از بیان طبیعی نمی
اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، که یک بیان بشری است، استفاده نکرد؛
بیان معجز نشانی را به کار گرفت، تا حداکثر زیبایی در آن باشد.^[۱۷]

حج۱

انتخاب بهترین کارها
نفس عرضی کتاب، نفس کشاندن مردم به میدان مطالعه‌ی کتاب،
کار مفیدی است. کوشش کنید که ... بیشتر به کیفیت پرداخته بشود.
... ارائه‌ی نوع کتاب، ... موضوعاتی که ارائه می‌شود، همه‌اش مؤثر
است. ... بایستی بهترین کارها را از لحاظ نحوه‌ی ارائه، هنر و
قالب انتخاب کرد؛ و الا اگر شما به وجود محتوا و به قالب اهمیت
ندادید، فرهنگ مملکت زیان خواهد دید.
... جوانان هنرمند را دعوت کنید، دستشان را بگیرید و بگویند شما
خودتان ببینید چه کار می‌توانید بکنید. بیایند طرح‌هایتان را ببینند
و بگویند ما چه کم داریم.

برای اصلاح فرهنگ عمومی، باید «کتاب» منتشر بشود.^[۱۸]

سر بی‌صاحب نترسید

مخاطب شما کیست؟ شما با چه کسی حرف می‌زنید؟ سر چه کسی

شایسته‌ای در گذشته نکرده‌ایم. کتاب را به صورت یک چیز
لوکس و تشریفاتی و مخصوص یک عده‌ی خاص نگریم؛
نه به صورت یک وسیله‌ی لازم برای همه‌ی مردم.

ما باید این تقیصه را جبران کنیم؛ هم به عهده‌ی مؤلفان و محققان
و نویسندگان و هنرمندان تکلیف سنگینی در این زمینه بار هست،
و هم به عهده‌ی دست‌اندرکاران تهیه و تولید کتاب و نشر و
دستگاه‌هایی که آن‌ها را پشتیبانی می‌کنند.^[۱۷]

اولویت‌ها

... اما در اولویت اول بگردید کتاب‌های سیاسی، کتاب‌های
ادبی، کتاب‌های هنری، کتاب‌هایی که برای ذهن جوانان جاذبه
دارد، این‌ها را جمع کنید. اصلاً شما اعلان کنید و از مترجمان
و مؤلفان بخواهید، تا ترجمه و تألیف خود را به شما بدهند و
شما چاپ کنید.^[۱۸]

فرض بفرمایید امروز در صحنه‌ی جهانی مشخص بشود که کدام
مسئله از مسائل انقلاب هست که اگر ما آن را در دنیا بگفتیم، به
حقانیت انقلاب توجه بیشتری خواهد شد و کوشش بیشتری نسبت
به انقلاب ایجاد خواهد شد. پیدا کردن این گونه مطالب، خودش
هنری است. در سایه‌ی مسافرت، مطالعه، خواندن کتاب‌ها، خواندن
مجلات و خواندن تبلیغات علیه‌ما، بنشینند مسائل اساسی درجه‌ی
یک دنیا را پیدا کنند. بعد که مشخص شد، همین اندیشمندان به
کمک اندیشمندان دیگر، مطالب و محتواهایی را که برای پُر کردن
این خلأ لازم است، مشخص و فراهم کنند؛ بعد آن مطالب لازم
را به دست هنرمند، به دست نقاش، به دست فیلمساز، به دست

است، یهوده و تکراری است؛ ده بار گفته‌اند، این هم باز یک بار دیگر آمده و گفته است! [۱۳]

چاپ‌آرزان

سفارشی هم به ناشران می‌کنم. اگر چه خوب است که کتاب را در کاغذها و جلدهای اعلا چاپ کنند، اما بعضی از کتاب‌هایی که مشتری زیادی دارد، چاپ عمومی و مردمی هم برایش داشته باشند؛ یعنی با کاغذ کاهی و البته با چاپ خوانا منتشر کنند. چاپ باید خوب باشد؛ اما روی کاغذ کاهی بزنند و به میزان زیادی توزیع کنند، تا ارزان‌تر تمام بشود و افرقه‌تعداد زیادتری بتوانند از آن‌ها استفاده کنند. [۱۴]

کاردرزمینه‌ی کودکان

شما مربی عزیز، شما که در کتابخانه با کودک مواجه می‌شوید، شما که قصه می‌گویید، شما که کتاب می‌فرستید، شما که کتاب می‌خوانید، شما که در کار هنری و آفرینش هنری خودتان آن کودک را مخاطب قرار می‌دهید، بدانید که الان درست روی خط اصلی و اساسی حرکت می‌کنید. شما درست آن کاری را که باید انجام بگیرید، دارید انجام می‌دهید. [۱۵]

عزیزان من! بچه‌ها را با روحیه بار بیاورید. این کار را در برنامه‌های کتاب‌نویسی، اردوگذاری، در توصیه‌ی به معلمان و در رفتارهای خودتان بگذارید. بچه باید امیدوار بار بیاید. [۱۶]
... یکی در زمینه‌ی کودکان است؛ به‌خصوص ادبیات کودکان، که باز دنیا در این زمینه به پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای نایل شده و ما

رامی خواهید ترانشید؟ در مدرسه‌های ما تعبیری است که می‌گویند: فلافی سربی صاحب می‌ترانشد. فرض کنید که سری آنجا افتاده، صاحبی هم ندارد و کسی آن را دارد می‌ترانشد؛ چه فایده‌ای دارد؟! باید بدانید با چه کسی طرف هستید؛ سریاً مخاطبان خودتان را تشخیص بدهید و برسید به اینکه مخاطب شما جوانان هستند. جوانان هم طبیعت خاصی دارند. شما اگر عالی‌ترین مطالب را به شکل بی‌جاذبه عرضه کنید، جوان نخواهد گرفت. [۱۷]

کتاب‌های یهوده

در آماردهی‌ها و آمارگیری‌های مربوط به کتاب، به کیفیت اهمیت بیشتری بدهید، تا زود قانع نشوید. الان گفته می‌شود که کم‌کتاب از گذشته بیشتر است؛ آمار این را نشان می‌دهد، همه هم این را قبول دارند؛ اما من می‌ترسم که بسیاری از این کمیت‌انویه، چیزهایی نباشد که کشور ما به آن نیازمند است، و کتاب‌هایی باشد که کسی نمی‌خواند. برای من زیاد کتاب می‌آید و ناشران و مؤلفان، بعضی کتاب‌ها را برای من می‌فرستند. ما یکی از اقبال‌هایی که داریم، این است که الحمدالله کتاب برای ما زیاد می‌فرستند؛ من هم این کتاب‌هایی که می‌فرستند، حتماً آن‌ها را مروری می‌کنم؛ ولو اینکه یک تورق سطحی بکنم و فقط سر درپیروم که این کتاب چیست. بعضی از کتاب‌ها را که می‌آورند، می‌بینم اصلاً مشتری ندارد. خودم را جای هر کسی می‌گذارم، می‌بینم که این کتاب جاذبه ندارد؛ اصلاً کتاب بیخود و یهوده‌ای است. اگر دینی است، یهوده است؛ سیاسی است، یهوده است؛ اجتماعی است، یهوده است؛ تاریخی

به تناسب آن پیشرفت‌ها در گذشته جلو نرفتیم. دوران انقلاب فرصت خوبی است که این فاصله جبران شود.^[۲۷]

حداقل ده برابر
به نظر من، ما بایستی حداقل ده برابر آنچه که امروز کتاب پدید می‌آوریم و منتشر می‌کنیم و دست مردم می‌رسد، کتاب پدید بیاوریم و منتشر کنیم و به دست مردم برسد. ایشان به تیراژ اشاره کردند که پنج هزار را، پنجاه هزار بکنیم. البته تیراژ هم خیلی مهم است، لیکن کمیت مطلق کتاب مورد نظر است؛ ولو اینکه بعضی تیراژها هم کم و بعضی بیشتر باشد.^[۲۸]

تیراژهای سیصد هزار تایی
تکلیف بعدی این است که کتاب‌خوانی به عنوان یک سنت رایج در بیاید و همه در کشور کتاب‌خوان بشوند... و کتاب به یک عده از افراد جامعه اختصاص پیدا نکند... بعضی از ناشران به من می‌گفتند که ما تشکر می‌کنیم از اینکه می‌بینیم فرهنگ کتاب‌خوانی توسعه پیدا کرده است و مردم به کتاب تمایل بیشتری نشان می‌دهند... البته اگر ما به آن حدی برسیم که مورد نظر من است، آن وقت بایستی تعداد کتاب‌هایی که هر بار چاپ می‌شود، از دو هزار و پنج هزار و ده هزار، به دویست هزار و سیصد هزار برسد؛ یعنی این گونه بایستی کتاب در جامعه پخش بشود... از این شصت میلیون جمعیتی که امروز هستیم، تعداد کثیری هستند که این‌ها اهل کتاب‌اند، اهل سوادند و بیشتر هم خواهند شد؛ رو به تزاید است. اگر همه کتاب‌خوان بشوند، ما بایستی کتاب زیادی در دسترس این‌ها داشته باشیم.^[۲۹]

۱. عطاالله مهاجرانی، وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی

چاپ کتاب، صدقه‌ی جاریه است
یک وقتی در گذشته معمول بود که کسانی از تجار و بازاری‌های مؤمن، مثل آقای کوشان‌پور، پیدا می‌شدند و کتابی را چاپ می‌کردند و مجانی به طلاب می‌دادند؛ اما الان این کارها نمی‌شود، یا کم می‌شود. چنانچه معلوم شد که کتاب خیلی خوبی هست، این باید چاپ بشود. هر اندازه خرج چاپ آن باشد، باید جزء صدقات جاریه قرار بگیرد. شماها روشنفکرید و به اهمیت این کار آگاهی؛ این را ترویج کنید. اگر مسئله‌ی کتاب‌خوانی جا افتاده، این هم انجام خواهد شد.^[۳۰]

هزینه‌ی فرهنگی، سود اقتصادی
در کار فرهنگی نباید مسئله‌ی پول و بودجه، یک مشکل عمده به حساب آید؛ به این معنا که مشکلات و نقایص فرهنگی را در ردیف نیازهای بودجه‌ای و در آخرهای لیست قرار ندهیم؛ بلکه در اول‌های لیست، اگر نگوئیم در ردیف اول، قرار بدهیم. اگر درست فکر بکنیم، این به صرفه‌ی اقتصادی مملکت هم است. یعنی از اینکه بودجه و امکانات بیشتر را به کارهای فرهنگی، به‌خصوص فرهنگ آموزشی، متوجه کنیم، کشور زیان نخواهد کرد؛ زیرا که خود این برای آینده‌ی کشور تولید امکانات می‌کند.^[۳۱]

پارانه برای خرید کتاب
باید امور تسهیل بشود، تا افراد بتوانند کتاب بخرند. بالاخره به کسانی که اهل کتاب‌اند، باید پارانه داده بشود... تا بتوانند کتاب تهیه کنند.^[۳۲]

هنگامی که به قطار زیرزمینی یا اتوبوس سوار می‌شوند، آن را باز کنند و بخوانند. این کاری است که اگر باب شود، بسیاری از وقت‌های مرده، زنده خواهد شد.^[۳۴]

عرضه‌ی کتاب در قطار، مترو، اتوبوس و ادارات
قطار از اینجا تا مشهد، به نظرم حدود چهارده پانزده ساعت در راه است. خیلی‌ها هستند که از بی‌کاری احساس کسالت می‌کنند؛ هیچ وسیله‌ای هم برای رفع بی‌کاری ندارند. کسانی موظف بشوند، حتی می‌شود ناشران را وادار کرد؛ یا حتی می‌شود در اول کار، خود دولتی‌ها این کار را بکنند، که کتاب‌هایی خوب و سرگرم‌کننده و متنوع را به دست فروشنده‌های دوره‌گرد بدهند، تا وارد قطار بشوند، ... کویه به کویه بروند، در باز کنند، کتاب عرضه کنند و کتاب را بفروشند. احتمال اینکه کتاب در اینجا خریداری بشود، زیاد است، ان‌شاءالله مترو راه خواهد افتاد؛ همین کار در مترو انجام بگیرد؛ حتی در اتوبوس این کار انجام بگیرد. در اداراتی که مردم در آنجاها زیاد انتظار می‌کشند، مثل دادگستری، که اگر ملاحظه فرمایید، در این ساختمان ولوله‌ی جمعیت است؛ خیلی‌ها دو ساعت سه ساعت منتظر چیزی نشسته‌اند، ... بروند و به مردم کتاب بفروشند؛ یعنی مردم را در معرض کتاب قرار بدهند. این کار بی‌شک کتاب‌خوانی را مقداری ترویج خواهد کرد.^[۳۵]

برگزاری مسابقات کتاب‌خوانی
در مدرسه، در شهر، در سطح کشور، مسابقه‌ی کتاب‌خوانی راه‌پیماندزو بعد مراسم این مسابقه را مثل مراسم مشاعر، از تلویزیون پخش کنند.

راه‌های فروش
از فرصت‌ها می‌شود استفاده کرد. مثلاً فرض فرمایید امروز پنج شش هزار نفر بسیجی با من ملاقات داشتند؛ ... از این قبیل ملاقات‌ها زیاد هست. ... در میان این‌ها اگر یادآوری بشود و من یک اشاره بکنم و [کتاب‌های مربوط به دفاع مقدس] آماده باشد و در اختیارشان قرار بگیرد، آن‌ها را می‌خرند. ناگهان شما می‌بینید که یک تیراژ مثلاً پنج شش هزار نسخه‌ای توزیع می‌شود. یا در همین دیدارهایی که سران سپاه و ارتش می‌روند، ... شما می‌توانید آنجا آن کتاب را به زیان آن گوینده بیاورید. ... مثلاً فرض فرمایید الان نزدیک سالگرد عملیات کربلای یک است، ... چند جلد از این کتاب‌های خیلی خوب درباره‌ی همین کربلای یک آماده شود ... و در آنجا اسم آورده شود؛ ... خواهید دید که چندین هزار نسخه کتاب، فروش خواهد رفت.^[۳۶]

کتاب‌های جیبی و وقت‌های مرده
یک پیشنهاد هم عرضه‌ی کتاب‌های جیبی و کوچک است. الان خلاصه کردن کتاب‌های بزرگ و ساده کردن کتاب‌های دشوار، در دنیا معمول است. البته این کار را بیشتر برای خاطر آموزش زیان می‌کنند، زیان را ساده می‌کنند، اما عملاً کتاب خلاصه می‌شود. داستان‌های بزرگ را خلاصه و کوتاه می‌کنند. مثلاً داستان بینوایان را در یک جزوه‌ی صد صد و پنجاه صفحه‌ای درمی‌آورند، که داستان شیرینی خواهد بود و همه کس هم می‌خواند. اگر این کار راه بیفتد، خوب است. در دنیا کتاب جیبی اساساً برای این به وجود آمد که مردم کتاب‌خوان بشوند؛ یعنی کتاب را در جیبشان بگذارند و مثلاً

لیکن اخلاقیات و خلیقات و عادات و رفتارها این طوری نیستند. وقتی کسی عادت ناپسندی دارد، کافی نیست که بگوییم آقا این عادت ناپسند است، یا این کار را انجام نده، یا این کار را انجام بده. یک بار تذکر بدهیم و بگوییم ما گفتیم دیگر، تکلیفمان تمام شد؛ نه، این طوری نیست. این، گفتن و بازگفتن و بازگفتن و به زبان‌های گوناگون گفتن و از همه طرف گفتن و او را با فکر محاصره کردن می‌خواهد، تا یک عادت از میان برود، یا به وجود بیاید.^[۳۷]

تن‌پروری ذهنی

در آموزش و پرورش باید کاری بشود که جوان بفهمد باید همه‌ی وجودش را صرف درس و علم و تحقیق بکند؛ ... یعنی مسئله‌ی بزرگ‌داندن نسل کنونی و نسل‌های آینده به گرایش به علم، گرایش به تحقیق، گرایش به درس، گرایش به باسواد شدن و ملا شدن و فهمیده شدن. ما باید این حالت را به وجود بیاوریم. اگر این کار انجام شد، آن وقت این مشکل کتاب‌خوانی هم حل خواهد شد. ما در کشور مشکل کتاب‌خوانی داریم. مردم حوصله‌ی کتاب خواندن ندارند. من مکرر به دوستانی که اهل این چیزها باند، گفته‌ام که ما می‌نشینیم مثلاً بیست دقیقه تبلیغات گوناگون تلویزیون را تماشا می‌کنیم، برای اینکه منتظر فیلمی هستیم که می‌خواهیم آن را ببینیم؛ در حالی که اگر این بیست دقیقه را کتاب بخوانیم، چند ده صفحه کتاب خواهیم خواند و چقدر مطلب یاد می‌گیریم؛ اما نمی‌خوانیم! حتی اگر آن کتاب رمان هم باشد، کتاب قصه هم باشد، باز خیلی به مراتب بهتر از نشستن و تماشا کردن یک چیز بی‌معنی است که همین طور انسان بی‌کار بنشیند و صفحه‌ای را

اخیراً چند ماه قبل از این، در تلویزیون مشاعره راه انداخته بودند؛ مشاعره‌ی خیلی خوبی هم بود. من چند جلسه نشستم؛ هر جلسه شاید بیست دقیقه، نیم ساعت این برنامه را تماشا کردم. این مسابقه ظاهرآ در شهر سمنان برگزار شده بود. در آنجا بچه‌های کم‌سن، شعرهای زیادی را حفظ بودند. این کار، شعر را ترویج می‌کند. عین همین کار می‌شود در مورد کتاب‌خوانی انجام داد. یک مسابقه‌ی سراسری در سطح کشور راه بیفتد... بعد برای کسانی که در اینجاها برنده می‌شوند، مراسمی در صدا و سیما برپا کنند، آنجا بیایند و به نحوی این را عرضه و ارائه کنند؛ سؤال بشود، جایزه بگیرند و بروند.^[۳۶]

نمایشگاه‌دانی، هفته‌ی کتاب‌خوانی

... وسایلی هم برای اینکه مردم به کتاب‌خوانی رو بیاورند، باید باشد. ... امروز یکی از آقایان مطرح کردند که اگر ما نمایشگاه دائمی داشته باشیم، یا هفته‌ی کتاب‌خوانی داشته باشیم که در این هفته برای کسانی که مقداری کتاب می‌خوانند، جایزه‌هایی معین بشود، خوب است. از این قبیل بایستی باشد، تا ان شاء الله مردم به کتاب‌خوانی هر چه بیشتر تشویق بشوند.

من اگر بدانم هر روز یک ساعت باید حرف بزنم و نتیجه‌اش این باشد که مردم کتاب‌خوان بشوند، حاضر م روزی یک ساعت و نیم حرف بزنم! اگر این طوری بشود قضیه را حل کرد، حرفی نیست. بله، ما باید عرضمان را به مردم بکنیم و بنده هم عرض می‌کنم: منتهی چیزهایی هست که با گفتن تنها تمام نمی‌شود. معلومات، خاصیتش این است که یک بار که چیزی را گفتیم، طرف می‌فهمد؛ دیگر لازم نیست آن را دوباره، سه‌باره، ده‌باره بگوییم، می‌شود تکرار مثل،

این نکته، آن نوع اول لازم است؛ یعنی ما باید فکر کنیم و این را پیدا بکنیم. واقعا این حرف درستی است که:

آب کم جو تشنگی آور به دست

تا بچوشد آبت از بالا و پست

اگر مردم کتاب‌خوان باشند و دنبال کتاب بگردند، سراغ ناشر و سراغ مؤلف می‌آیند و ناشر خودش را به آب و آتش خواهد زد تا کتاب را پدید بیاورد.^[۴۰]

برای چند آدامس چقدر پول می‌دهید؟

وقتی [کتاب] جزء لوازم زندگی شد، دیگر گران نیست. روی المعجم الوسیط، کتاب به آن بزرگی، دوهزار تومان قیمت گذاشته‌اند. شما دو هزار تومان را به بازار ببرید، ببینید با آن چه می‌دهند... البته کسانی هستند که نمی‌توانند همهی لوازم زندگی را بخرند؛ پول ندارند، یا کم دارند؛ برای آن‌ها باید فکری کرد؛ آن جزء مسائل ماست... اگر کتاب واقعا جزء ضروریات زندگی به حساب بیاید، گران نیست. شما یک جفت جوراب یا یک عدد دستمال را چند می‌خرید؟ کتاب را با چند عدد آدامس که برای بچه می‌خرید، چند می‌خرید؟ کتاب را با این‌ها مقایسه کنید. الان کتاب جزء لوازم نیست؛ جزء کالاهای لوکس و تشریفاتی است؛ جزء چیزهای خوبی است که اگر باشد، بهتر است، اگر هم نبود، آسمان به زمین نمی‌آید؛ باید از این حالت خارج بشود و جزء لوازم زندگی به حساب آید.^[۴۱]

کتاب خریدن، باید یکی از مخارج اصلی خانواده محسوب بشود. مردم باید بیش از خریدن بعضی از وسایل تزییناتی و تجملاتی، مثل این لوسترها و میزهای گوناگون و مبل‌های مختلف و پرده‌ها

تماشا کند؛ بدون اینکه هیچ آموزش و یا اقلاً لذتی از آن ببرد؛ اما این کار را نمی‌کنند؛ کتاب دم دستشان نمی‌گذارند که بخوانند؛ این همان حالت تن‌پروری ذهنی است که ما بایستی به شدت با آن مبارزه کنیم؛ جایش هم در آموزش و پرورش است.^[۳۸]

زنگ کتاب‌خوانی

امروز در این نمایشگاه... سه نفر جدا جدا به من پیشنهاد واحدی را ارائه کردند، و آن این است که در مدارس، ساعتی برای کتاب‌خوانی گذاشته شود. به نظرم فکر خوبی رسید. این را باید حتما وزارت آموزش و پرورش بررسی کند و ببیند چه کار می‌تواند بکند. مثلا فرض کنید به جای ساعت انشا... ساعت کتاب‌خوانی بگذارند، تا دانش‌آموزان با فرهنگ کتاب‌خوانی آشنا شوند؛ چه به این شکل که خودشان بخوانند، چه به این شکل که معلم برای آن‌ها بخواند، چه به این شکل که یکی از دانش‌آموزان بخواند و دیگران گوش بکنند. به نظرم این پیشنهاد بدی نیامد. البته باید بررسی کنند و قاعدتا به ما گزارش هم خواهند داد. اگر ملاحظه شد که در مدارس این کار موفق است، چنین ساعتی ایجاد شود؛ شاید این هم مؤثر باشد.^[۳۹]

کتاب‌خوان درست کنیم، کتاب خودش می‌آید

مردم میل به کتاب‌خوانی ندارند... به نظر من، تدابیر عمدتا باید متوجه این نکته باشد. اگر چه ممکن است کتابخانه درست کردن همین فایده را داشته باشد، اما اگر ما می‌توانیم دو نوع کتابخانه درست کنیم، اگر می‌توانیم تعداد انتشار را به دو صورت بالا ببریم؛ یکی به نحوی که این میل را ایجاد بکند، یکی هم بدون توجه به

و این قبیل چیزها، به کتاب اهمیت بدهند و اول کتاب را بخزند. مثل نان و خوراکی و وسایل معیشتی لازمی که در خانه هست، کتاب هم باید از این قبیل باشد. ... خلاصه باید با کتاب انس پیدا کنند. اگر انس پیدا نکنند، جامعه‌ی ایرانی به آن هدف و آرزویی که دارد، که حق او هم هست، نخواهد رسید.^[۴۶]

کتاب‌های بیست جلدی را چگونه بخوانیم؟

من می‌گویم جوانان، پیران، مردان، زنان، شهری‌ها، روستایی‌ها و هرکسی که با کتاب می‌تواند ارتباط برقرار کند، باید کتاب را در جیبش داشته باشد و تا یک‌جا بی‌کار نشست، مثل اتوبوس، تاکسی، مطب پزشکی، اداره، در دکان، وقتی که مشتری نیست، در خانه به هنگام اوقات فراغت، کتاب را دریاورد و بخواند.^[۴۷]

افرادی که کار روزانه دارند - اداری، کاسب، روستایی، کشاورز و امثال این‌ها، اگر مثلاً شب یا بین روز به خانه می‌آیند - بخشی از زمان را، ولو نیم ساعت، برای کتاب خواندن بگذارند. چقدر کتاب‌ها را در همین نیم ساعت‌ها می‌شود خواند. بنده خود دوره‌های بیست و چند جلدی کتاب‌ها را در همین فاصله‌های ده دقیقه، بیست دقیقه، یک ربع ساعت خوانده‌ام. ... شاید من از صدها جلد کتاب همین‌طور در این فاصله‌های کوتاه استفاده کرده باشم. بسیاری را هم می‌شناسم که این‌طور هستند. ... من یک دوره‌ی کتاب ... هشت جلدی را ... در اتوبوس مطالعه کردم! این بایستی یک سیره و سنت رایجی بین مردم ما بشود که کتاب را بخوانند و به بچه‌هایشان یاد بدهند. خانم‌ها در

خانه‌ها کتاب بخوانند و معلومات را فرابگیرند.^[۴۸] شما کتاب‌هایی را که می‌تواند در این‌طور جاها [اتوبوس و ...] مصرف بشود، آماده کنید و یا اصلاً کاری نکنید که مردم اگر کتاب هم حمل نمی‌کنند، بتوانند در اتوبوس، در مطب دکتر، در اداره‌ی که در نوبت ایستاده‌اند، در نوبت نمان و یا در نوبت قند، کتاب بخوانند. اگر بشود این کار را راه بیندازید و باب کنید، خدمت بزرگی کرده‌اید. این کار محال نیست، بلکه ممکن است؛ به دلیل اینکه ما می‌بینیم در کشورهای دیگر تا حدود زیادی این کارها انجام شده است، ما که اهل این کار و اولی به این کار هستیم، متأسفانه هنوز نتوانسته‌ایم در این زمینه کاری بکنیم.^[۴۹]

مطالعه‌ی تاریخ معاصر

من نمی‌دانم شما چقدر از تاریخ معاصر اطلاع دارید و چقدر آن را خوانده‌اید. چقدر خوب است که شماها در تابستان که قدری فراغت پیدا می‌کنید، واقعا برنامه‌ریزی کنید و قدری از تاریخ معاصر، از جمله همین قضیه‌ی تنباکو را مطالعه کنید. کتاب‌هایی هم درباره‌ی این موضوع نوشته شده که مناسب است آن‌ها را بخوانید. البته مطالعه‌ی کتاب‌های امین را می‌گویم. بعضی‌ها هستند که چون پای روحانیت و دین در میان است، از عنادی که با دین دارند، حاضر نیستند به افتخار به این بزرگی اعتراف کنند و آن را مطرح نمایند!^[۵۰]

کتاب خواندن غیر از درس خواندن است

من معتقدم که شما دختر خانم‌ها، غیر از درس خواندن، باید کتاب هم

ما این رسم را اصلاً نداریم. البته در قدیم در بعضی از خانواده‌ها بود. مادر منزل پدری مان دیده بودیم که کسی می‌نشست و برای دیگری کتاب می‌خواند. سال‌ها چنین کاری می‌شد؛ هم برای کوچک‌ها، هم برای بزرگ‌ها؛ اما این کار اکنون بین مردم رایج نیست.^[۵۰]

باید این را گفت:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

این طوری باید باشد. باید با صد هزار جلوه کتاب را در چشم‌ها متجلی کنند، تا هر کسی هر طور دوست دارد، به چشمش بیاید.

جوانان و پدران و مادران و به‌خصوص بچه‌ها باید با کتاب انس پیدا کنند؛ این کار می‌شود. اگر پدر و مادر کتاب‌خوان باشند، به احتمال زیاد بچه‌ها کتاب‌خوان خواهند شد.^[۵۱]

کتاب‌خوانی برای کودکان

باید پدران و مادران، بچه‌ها را از اول با کتاب محشور و مأنوس بکنند. حتی باید بچه‌های کوچک با کتاب انس پیدا کنند.^[۵۲] بچه‌هایمان را هم از اول کودکی عادت بدهیم که کتاب بخوانند؛ مثلاً وقتی می‌خواهند بخوابند، کتاب بخوانند و بخوابند. وقتی که ایام روز فراغتی هست، یا مثلاً روز جمع‌های که بازی می‌کنند، بخشی از آن را حتماً برای کتاب قرار بدهند. در تابستان‌ها که بچه‌ها و جوانان تعطیل هستند، حتماً کتاب بخوانند؛ کتاب‌هایی را معین کنند، بخوانند و تمام کنند.^[۵۳]

بخوانید. لابد در مدارستان کتابخانه هست. حتماً کتاب‌های خوب را که معلمان خوب معین خواهند کرد، بگیرید و بخوانید. علاوه بر اینکه درس‌هایتان را می‌خوانید، با کتاب هم آشنا بشوید و انس پیدا کنید.^[۴۷]

بدون مطالعه نباید خوانتان ببرد

همه‌ی افراد خانگی ما تقریباً، یعنی شاید بگویم هیچ استثنایی ندارد، شب همیشه در حال مطالعه خوابشان می‌برد. خود من هم همین‌طورم؛ نه اینکه وسط مطالعه خوابم ببرد؛ مطالعه می‌کنم، تا خوابم می‌آید؛ کتاب را می‌گذارم و نمی‌خوانم. همه‌ی افراد خانگی ما همین‌طورند؛ یعنی وقتی که می‌خواهند بخوابند، حتماً یک کتاب پهلوی دستشان است. من فکر می‌کنم که همه‌ی خانواده‌های ایرانی باید این طوری باشند؛ من توقعم این است.^[۴۸]

کارهایی که معمول نیست

یکی از کارهایی که از قراین فهمیده می‌شود در بین اروپایی‌ها معمول است و متأسفانه اینجا هیچ معمول نیست، این است که مثلاً مادران یا بزرگ‌تران برای بچه‌هایشان در فرصت‌هایی کتاب می‌خوانند؛ یا دو نفر سه نفر آدم می‌نشینند، یک نفر برایشان کتاب می‌خواند؛ که اینجا این کارها هیچ معمول نیست. همه‌که می‌نشینند، برای خودشان کتاب مطالعه می‌کنند، اگر اهل کتاب باشند، اما اینکه مادر یا پدر بنشینند کتابی را باز کنند، آن را بلندبلند بخوانند و بچه‌ها گوش کنند، این بین آن‌ها ظاهراً معمول است؛ اما اینجا معمول نیست!...^[۴۹]

رسم کتاب‌خوانی را بین مردم باب کنیم؛ کاری که شنیدم اروپایی‌ها در خانه انجام می‌دهند. وقت خواب، مادر برای بچه‌اش کتاب می‌خواند.

- ارجاعات
۱. دیدار با نویسندگان و هنرمندان حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۷/۳/۲.
 ۲. سخنرانی در مراسم هفتمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۷/۴/۸.
 ۳. دیدار با مسئولان فرهنگیه بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷/۳/۳.
 ۴. دیدار با جمعی از پیش‌کسوتان جهاد و شهادت و خاطر‌گویان دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴/۶/۳۱.
 ۵. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۰/۴/۲۵.
 ۶. دیدار با اعضای هیئت تحریریه‌ی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۷۴/۲/۸.
 ۷. دیدار با مدیرعامل و مسئولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۶/۸/۸.
 ۸. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
 ۹. دیدار با وزیر و مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۵/۲/۳۱.
 ۱۰. سخنرانی در مراسم هفتمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۷/۴/۸.
 ۱۱. دیدار با گروه ادبیات جنگ بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، ۷۲/۷/۲۵.
 ۱۲. همان.
 ۱۳. دیدار با مدیرعامل و مسئولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۶/۵/۱۸.
 ۱۴. دیدار با مسئولان و اعضای بنیاد
۱۵. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
 ۱۶. سخنرانی در مراسم افتتاحیه‌ی اولین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۶/۸/۱۴.
 ۱۷. همان.
 ۱۸. بیانات در دیدار با مسئولان و اعضای بنیاد پرورش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۶۶/۸/۶.
 ۱۹. سخنرانی در مراسم هفتمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۶۷/۴/۸.
 ۲۰. دیدار با مسئولان انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۶۴/۷/۱۸.
 ۲۱. دیدار با مسئولان ستاد برگزاری اولین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۶/۶/۸.
 ۲۲. سخنرانی در مراسم شانزدهمین سالگرد تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۶/۳/۲۶.
 ۲۳. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۵/۷/۳۰.
 ۲۴. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۹/۲/۱۹.
 ۲۵. دیدار با مدیرعامل و مسئولان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۷۷/۲/۲۳.
 ۲۶. دیدار با وزیر و مسئولان وزارت آموزش و پرورش، ۷۷/۵/۵.
 ۲۷. سخنرانی در مراسم پنجمین دوری انتخاب کتاب سال، ۶۶/۱۱/۱۹.
 ۲۸. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
 ۲۹. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس

- از بازدید از هفتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۳/۲/۲۰.
 ۳۰. دیدار با اعضای هیئت تحریریه‌ی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۷۴/۲/۱۸.
 ۳۱. دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگیه، ۶۸/۹/۲۱.
 ۳۲. دیدار با برگزارندگان مراسم انتخاب کتاب سال، ۷۲/۱۰/۷.
 ۳۳. دیدار با اعضای دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۷۱/۴/۲۲.
 ۳۴. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
 ۳۵. همان.
 ۳۶. همان.
 ۳۷. دیدار با برگزارندگان مراسم انتخاب کتاب سال، ۷۲/۱۰/۷.
 ۳۸. دیدار با وزیر و مسئولان وزارت آموزش و پرورش، ۷۶/۸/۰/۴.
 ۳۹. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از دهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۶/۲/۱۴.
 ۴۰. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
 ۴۱. دیدار با اعضای هیئت تحریریه‌ی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۷۴/۲/۱۸.
 ۴۲. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۴/۲/۲۶.
 ۴۳. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از سومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۶۹/۲/۱۹.
 ۴۴. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۲/۲/۲۱.
 ۴۵. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۵/۷/۳۰.
۴۶. سخنرانی در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، ۷۷/۲/۲۲.
 ۴۷. سخنرانی در مراسم جشن تکلیف دختران دانش‌آموز یاسوج، ۷۳/۳/۱۸.
 ۴۸. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هشتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۴/۲/۲۶.
 ۴۹. بازدید از دهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۶/۲/۱۴.
 ۵۰. دیدار با دست‌اندرکاران برگزاری هفته‌ی کتاب، ۷۶/۸/۱۹.
 ۵۱. دیدار با برگزارندگان مراسم انتخاب کتاب سال، ۷۲/۱۰/۷.
 ۵۲. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از هفتمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۴/۲/۲۶.
 ۵۳. مصاحبه با خبرنگار صدا و سیما، پس از بازدید از ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، ۷۲/۲/۲۱.

پیشانی شیشه‌ای

نویسنده: محمد طیب
در ۶۹/۱۱/۱۹ مطالعه شد.
یکی دو نوشته‌ی آن بسیار خوب و همه مجموعه‌ای یکی از آثار خوب است.

گزارش یک بازجویی

(از یک سرهنگ اسیر عراقی)

نویسنده: مرتضی بشیری
اثر جالبی است. ابتکاری و نمونه نیز هست. توصیف‌های آن از طبیعت، حوادث جنگی، وضعیت‌های طبیعی بس زیبا است. در آن مبالغاتی در بیان و یکسونگری‌هایی در قضاوت و گاه برخی تنگ‌نظریها و حتی سایه‌ای از خودستایی هست.. که می‌شود به جنبه‌های مثبت کتاب بخشیدشان!!
در شب شنبه چهارم اسفند ۶۹ در لحظاتی از بد خوابی عصبی مطالعه‌ی آن- که لحظاتی کمابیش مشابه را قبلاً هم فراگرفته بود- به پایان برده شد..

کاش می‌فهمیدم چقدر از آن حقیقی و چقدر داستان‌سرائی است..



هنگ سوم

نویسنده: دکتر مجتبی‌الحسینی

ترجمه: محمدحسین زورار کعبه

در روزها و شب‌های اوائل آبان ۷۰ این کتاب مطالعه شد. موضوع، برای ما که این سوی خطه نبرد را دیده‌ایم، قهرآجالب است. اما نوشته از لحاظ بازسازی صحنه‌ها و ترسیم حالات و خصوصیات، ضعیف است. نویسنده البته یک حرفه‌نی نبوده است اما همین که فرصت کرده در گرفتاری جنگ، یادداشت‌هایی بردارد سپس از حافظه‌ی خود کمک بگیرد و دیده‌ها را در دوران اسارت بر کاغذ بیاورد، بسی موجب تقدیر است. ترجمه خوب است.

اردوگاه عشر

نویسنده: حسین فرهنگ اصلاحی

غلام حسین کهن، مهدی گلایی

تدوین و انتشار خاطرات آزادگان، کاری ماندنی و در شکل بخشیدن به تاریخ ما در آینده دارای تأثیری مخصوص خود است. بعضی از نوشته‌ها از لطف و دقت هم برخوردار است (در این جزوه، قصه‌ی اوّل و آخر) نکته‌ی جالب، همخوانی ماجراهائی است که در اردوگاه‌های دور از هم و بر سر آدم‌های جدا و ناآشنا با هم، آمده است. و این است یکی از ثمرات حکومت ظالمانه و جا براندی حزب- و در نهایت، فردی که جز به حفظ خود به هیچ چیز دیگر- و از جمله به ارزش‌های انسانی- ذره‌ئی و لحظه‌ئی نمی‌اندیشد. آبان‌ماه ۱۳۷۰

خط نکه

این سندی ارزشمند از اوضاع جبهه و خوی و خصلت بسیج است. این حرفها برای مردم دنیای مادی و ظلمانی، قابل فهم و درک نیست، اگرچه سراسر هشت سال دفاع مقدس از آن بر است، نگارش روان و روشن و موشکاف این نوشته بر ارزش سندی آن می‌افزاید، و شهید عزیز نویسنده‌ی این خاطرات با این نوشته نیز بخشی از فضای مصفا‌ی روح بسیجی را مجسم می‌کند. رحمت خدا بر روان پاکش باد... این از جمله‌ی نوشته‌هایی است که حتماً باید به زبان‌های دیگر ترجمه شود.

۷۰/۹/۱۹

نجیب

به کوشش: محمدجواد جزینی

روحیات بسیج - این پدیده‌ی استثنائی دوران جنگ - در این کتاب، خوب تصویر شده است: شجاعت، پاکدلی، روح دینی، شوخ‌طبعی و... در بدخوابی شب سه‌شنبه ۷۰/۹/۱۹ مطالعه شد.

مدال و مرقصی

(۱۱) یادداشت از یک اسیر عراقی)

به کوشش: هدایت‌الله بهبودی

این یکی از زیباترین و قوی‌ترین یادداشتهای جنگ است. متن و ترجمه هر دو قوی است. این سند، مکمل سندهایی است که از نوک قلم بسیجیان روشندل و باصفا و مظلوم و شجاع ما به یادگار مانده است. ۷۰/۹/۱۹

عبور از آخرین خاکریز

نویسنده: دکتر احمد عیسا ز حسن (پوشک‌سیر عراقی)

ترجمه: محمّد حسین زوار کعبه

در شب سه‌شنبه ۷۰/۹/۱۹ مطالعه‌ی آن تمام شد آن را از نظر داستانی و نیز اشتمال بر مطالب مفید، بهتر از خاطره‌ی اسیر دیگر عراقی که او نیز پزشک بوده است، یافتم.

بجاست اگر به زبانهای اروپائی همه یا بخشی از آن ترجمه و در باورقی روزنامه‌هاشان منتشر شود، مخصوصاً بخش اول آن. یعنی از ص ۱۱.

نوی صفر

نویسنده: سید حسن شکری

این نیز از جمله‌ی سندهای دقیق دوران دفاع مقدس است که باید از نویسنده‌ی آن بسیار متشکر بود. صفا و معنویت در این کتاب موج می‌زند.

۷۰/۹/۲۱

شهید محمد شکری که نوشته‌های لحظه به لحظه‌اش از چند عملیات، در شمار نورانی‌ترین یادگارهای دفاع مقدس است، گویا برادر مؤلف این کتاب است و از او در چند جا از کتاب «خط فک» نام برده است. اکنون این برادر رزمنده و زنده در خلال آنانکه کتابش به آنها تقدیم شده، نام برادر شهیدش را نگنجانیده است. زهی کرامت و بزرگواری... برادر دیگری هم از او قبلاً بر مسند شهادت تکیه کرده بوده است: شهید سید علی شکری... اللهم احشرنا مع هؤلاء فی الدنيا و الآخرة..

نویسنده: سید حسن شکری

تلخ است و شیرین. اینکه ملت مظلوم عراق - و اینبار نیز مثل بیشتر دفعات قبل، شیعیان - قیام کرده و شهادت ورزیده و بر دشمن ضربه وارد کرده‌اند. شیرین است. اما اینکه اینبار هم دست خیانت سلطه‌گران بین‌المللی، بر تخت قدرت نشستگان را از انقلابیون برای خود مفیدتر یافته و بنحوی - ولو غیر مستقیم - به آنان برای سرکوب اینان کمک رسانده‌اند، تلخ است.

تلخ است خواندن و شنیدن و حس کردن نومی‌دی ملتی پس از امیدی نزدیک.. و آن‌گاه مصیبتی که در مظلومیت و مغلوبیت می‌کشند...

رجب ۱۴۱۲

نویسنده: سید حسن شکری

نویسنده: محمّد حسین زوار کعبه

خازری: زوار کعبه، حسین زوار کعبه

السلام علیکم یا اولیاء الله و احبّاته، السلام علیکم یا اصفیاء الله و خیرته، السلام علیکم یا انصار دین الله و اعوان ولیه.. ای آیت‌های خدا، ای معجزه‌های ایمان، ای نشانه‌های تعالی جاودانه‌ی انسان.. ای گلهای محمدی که فساد و آلودگی جهان امروز نتوانست از شکوفائی بازدارد، برقی شدید و دنیای تاریک را روشن کردید، حجتی شدید بر آن کونته‌نظران که بالتدگی انسان الهی را در عصر تسلط مادیت ناممکن میدانستند. خاطره‌ی مسلمانان صدر اسلام را زنده کردید و صدق و اراده و فناء فی الله را حتی بیش از آنان

لحظه‌ی برابری از زندگی یک یا چند انسان است، صبر، زهد، امتناع، گذشت، شجاعت، صدق، ایثار... و همه‌ی فضایل بشر که در سرگذشت او می‌بینیم از این قبیل است. هزاران لحظه‌ی برابر در هر روز و شب حماسه‌ی هشت‌ساله‌ی ملت ایران مکنون است و هر که با نگاهی هنرمندانه آن‌ها را ببیند و با قلمی هنرمندانه آن را ثبت و ماندگار کند و پیش از اینها، با توفیقی الهی به این همه دست یافته باشد، مشعل رهروان معراج انسانی را جانمایه و فروغ بخشیده است، و این کتاب و نویسنده‌اش در آن زمره‌اند.

۷۰/۱۱/۶

یادداشت‌های خرمشهر (یادداشت‌ها و نامه‌های شهید مرادی)

به کوشش: دفتر ادبیات و هنر مقاومت
خدا غریق رحمت کند این شهید عزیز را که در سالهای منتهی به ۶۴ یعنی در بحبوحه‌ی شور و هیجان دفاع مقدس و بسیج سراسری ملت در این راه، دردمندانه، نقاط منفی را به نظر آورده و از آن نالیده و دم از غربت رهروان راه جهاد زده است! بعضی امروز گمان می‌کنند که راه خدا غریب است، یعنی حقیقت روشن اصلی را که همان حرکت عمومی در راه خیر و صلاح است در برابر واقعیت زشت کج‌رویه‌های گاهگاهی و جابه‌جائی کم‌رنگ می‌بینند. اما این گمان همیشه بوده حتی در سال ۶۴ و پیش از آن.. و البته چنین نگرشی در جمهوری اسلامی همیشه نادرست بوده و ان‌شاءالله همیشه نادرست خواهد بود.

۷۰/۱۱/۸

به نمایش گذاشتید.. آنان به نفس پیامبر و نزول پیامی آیات قرآن دل را گرم و جان را تازه می‌کردند اما شما چه؟! حقا خلوص و تقوا را مجسم کردید و برای آن امام بحق که مظهر خلوص و تقوا بود سربازانی شایسته شدید.. سلام الله علیه و علیکم و هنیئا لکم رحمة ربکم.. کتبه بيمينه الوازرة اسیر امامیه و ذلیل نفسه علی الحسينی غفر الله له و رحمه و حشره مع اولیائه و الحقه بهذه الزمرة الطیبة. آمین.

این کتاب در ۱۳ رجب ۱۴۱۱ با چشمی لبریز اشک شوق و حسرت زیارت شد.

حش خاندان

نویسنده: محمدحسین قدمی
روز و شبی چند در لحظه‌های پیش از خواب، در فضائی عطرآگین و مصفا و در معراج شور و حالی که سطور و کلمات نورانی این کتاب به خواننده‌ی خود عطا می‌کند، سیر کردم و خدا را سپاس گفتم، هم بر آن قطره‌ی عشقی که در جان این نویسنده افکنده و چنین زلال اندیشه و ذوقی را بر قلم او جاری ساخته است، و هم بر آن دست قدرتی که نقشی چنان بدیع و یکتا بر صفحه‌ی تاریخ معاصر پدید آورده و صحنه‌هایی که افسانه‌وار از ذهن و چشم بشر این روزگار بیگانه است، در واقعیت زندگی این نسل از ملت ایران نقش زده است.. له الحمدحمد الحامدین ابد الابدین. بیشتر فضیلت‌هایی که تاریخ انسان را زبور بخشیده و آرایش داده و مشعل و راهنمای افراد بشر شده است محصول

برجسته‌ی باب انقلاب و جمهوری اسلامی خواهند شد و روحانیون پرچم‌دار دین زندگیساز. حوزه‌ی علمیه بیشک از پرورش چنین طلاب و روحانیونی به خود می‌بالد و احساس رضایت از انجام وظیفه‌ی تاریخی خود - که همواره بحمدالله بدان موفق بوده است - می‌کند. تضادف جالبی بود که توفیق مطالعه‌ی این کتاب در ایام ۱۵ شعبان و مابعد آنکه بزیرارت قم رفته بودم، دست داد.

یادداشت‌های ناتمام

نویسنده: کمال سیاهی، شهید علی سمخوریان؛
هدایت‌الله بهبودی، اصغر آب‌خضر و شهید محمد شکرلی
از این چهار نوشته، سومی را که به قلم شهید سید محمد شکرلی است
قبلاً در جزوه‌ی «مستقل خوانده بودم، از اولی هم که به قلم شیوا و
سرشار از صفای شهید سمندری است ذکر می‌کنم در «کنابندان» قدیمی -
که یکی از شیواترین نوشته‌های مربوط به جبهه است - رفته بود و با
آن آشنائی دورادوری داشتم. آن را خواندم و حقیقتاً محظوظ شدم.
خدا این هر دو شهید را در سزادق ملکوت هم‌نشین اولیا فرماید.
نوشته‌ی کمال سیاهی هم شیرین و خواندنی است هر چند آن جاذبه‌ی
دو نوشته‌ی دیگر را ندارد. درباره‌ی نوشته‌ی آخر هم دو سه جمله در
ابتدای آن نوشته‌ام. خداوند به همه‌شان جزای خیر بدهد.

شب پنجشنبه، ۸ اسفند، ۷۰ شعبان ۱۴۱۲

از وقایع جالب امروز صبح، گرفتن سه نفر اسیر عراقی بود.
جریان از این قرار بود که ساعت ۱۱ صبح یکی از نگهبانان که
در بالای خاکریز نگهبانی می‌داد فریاد زد: «تانک! تانک!» همه

زنده باد کمال

نویسنده: محسن مطبق

از این نوشته عطر اخلاص به مشام می‌رسد. و چه زیباست که
روایت صحنه‌هایی که از اخلاص و ایثار سرشار است، نیز از
سر اخلاص باشد. نویسنده فروتنانه خود را غالباً در پشت یاران
شهیدش پنهان کرده است. خوشحال این جوانان نورانی که در
یکی از استثنائی‌ترین فرصت‌های الهی در تاریخ، بیشترین بهره را
بردند و به مدد اراده و ایمان و فداکاری، به مدارج عالی انسانی
رسیدند. این کتاب همچنین بخاطر شیرینی زبان روایتش و طنزی
که در خیلی جاها نمک نوشته کرده است، از بعضی دیگر از
خاطره‌های مکتوب، خواندنی‌تر است. باید ترجمه شود.

۷۰/۱۷۱۴

تیب ۸۳

به کوشش: سید محمدعلی دیباجی
شرح خاطرات طلاب رزمده‌ی جوان که ضمناً شرح گوشه‌هایی
- هر چند کوتاه - از مجاهدات معصومانه‌ی آنان نیز هست، در این
کتاب با قلمی و تقریری شیوا به نگارش آمده است. این شیوه‌ی
نوی است که روایت از کسی و تقریر از کس دیگری باشد. این
قلم اگر پخته‌تر شود بسی شیواتر خواهد شد. خیلی از خواندن
این کتاب محظوظ شدم، چون روحانی در این کتاب درس دین
و معرفت را در خطر ناکترین جاها می‌دهد و در آزمایش‌های
دشوار زندگی با مردم شریک می‌گردد. این طلبه‌های جوان و
خوش‌روحیه‌اند که اگر مدارج تحصیل را طی کنند رهبران

ثبت شده در سراسر این کتاب، همان ظرافت‌های حیرت‌انگیزی است که از مجموع آن، تابلوی پرشکوه و با عظمت عملیاتی چون فتح‌المبین و بیت‌المقدس پدید آمده و برترین‌های هنر جهاد و ایثار و شجاعت و ابتکار را در مجموعی نمایشگاه بی‌نظیر هنرهای

انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد.

این مردان بزرگی که نام آن‌ها بسی آسان بر زبان و دل غافل ما می‌گذرد، از جنس همان اخوان صفا و فرسان هیجاند که سید شهیدان سلام‌الله‌علیه آن‌ها را با عظمت و سوز و مهر، مخاطب ساخت و از فقدان آنان غمگین بود. سلام خدا و بندگان برگزیده و فرشتگان و رسولان او تبار روح مطهرو آنان باد.

در روز و شب‌هایی از آبان و آذر ۸۶ صفحه به صفحه و سطر به سطر مطالعه و نیوشیده شد.

جنگ پاره‌ده

نویسنده: زحیم مخدومی

این انمکاسی از رنجهای مردم پاره‌ده است که بخصوص در مقایسه با فداکاری همین مردم، بسی جانکاه و تلخ و ناپذیرفتنی می‌نماید. و وقتی روح لطیف و حساسی منظره‌ی این هر دو را به چشم دیده بلکه با آن زیسته باشد، با زبانی به همان تلخی آن را روایت می‌کند. و البته توسن خیال اهل هنر همیشه و در همه‌ی میدانها از واقعیت پیشی می‌گیرد. در روایتهای دیگر از همین جبهه و همان خط و در مقابله با همان دشمن، چیزی از همه برجسته‌تر است و شیرین‌تر، و آن، تواضع و چندان ندیدن کار خود در مقابل کار دیگرانی که

از سنگرها بالا پریدیم. آری بی‌جی‌زن‌ها هم خود را آماده کردند. علی قلمه‌بوند هم که در سنگر ما بود از خاکریز پشت سنگر بالا رفت که تانک را ببیند، ولی پشت خاکریز و زیر بلدوزر سوخته کنار جسد دو عراقی پایی در حال تکان خوردن بود که تو جهش را جلب می‌کنند شروع کرد به «تعال تعال» گفتن و بقیه بچه‌ها را خبر کرد. رفتیم بالای خاکریز، دیدیم یک نفر زیر بلدوزر دارد نفس می‌کشد. هر که رفت تعال تعال گفت خبری نشد. جریان را به اطلاع برادر اصغری رساندیم، گفت: «چند بار دیگر هم بگوئید، اگر نیامدند یک نارنجک بیندازید زیر بلدوزر». بچه‌ها دوباره رفتند بالا و دوم تبه می‌گفتند: «تعال، سلم نفسک، انت اخی». در همین حین بچه‌ها نارنجک‌ها را آماده کرده بودند که یکی از آن‌ها از زیر بلدوزر بیرون آمد. پشت سرش یکی دیگر آمد بیرون. با اشاره بچه‌ها آمدند این طرف خاکریز. چهاره‌هایشان را سیاه و روغنی کرده بودند و تمام لباس‌های خودشان را که لباس گارد ریاست جمهوری صدام بود با روغن بلدوزر سیاه کرده بودند.

یادداشت‌های ناتمام، صفحه ۷۶

این ماجرای جالب را در یکی دیگر از خاطرات هم قبلاً خوانده‌ام، یا در حناپندان قدمی و یا در نونی صفر شکری.

همسای صاعقه

نویسنده: حسین بهزاد - گل‌علی بابایی

این یک کتاب منبع بسیار غنی و ارزشمند است که از آن می‌توان ده‌ها کتاب و فیلمنامه و زندگینامه استخراج کرد. لحظات و حالات

هیچ حمله‌دار و رئیس کاروانی از ترس ساواک‌شاه، نمی‌توانست و جرات نمی‌کرد نام مرا در فهرست حاجیه‌های خود - چه رسد به عنوان روحانی کاروان - بگذارد. بله، حتی در آن دوران سخت هم دلم از امید زیارت کعبه و بوسه زدن بر جای پای پیامبر ص در مکه و مدینه، خالی نمانده بود. و این امید اگر چه با حج ده‌روزی سال ۵۸ که به فضل شهید محلاتی قسمت شد، برآورده گشت. اما آتش آن شوق سوزنده‌تر و مشتعل‌تر شد. در سالهای ریاست جمهوری چشم‌امید به پس از آن دوران دوخته بودم. اما امروز؟ شور و اشتیاقی بی‌سکون و آمیدی تقریباً فرورده. تنها تسلا به خواندن اینگونه سفرنامه‌ها یا شنیدن آنها است که خود باز افزایش عشق نیز هست. این کتاب، شیرین، موجز، باروح و هوشمندانه نوشته شده است. زیارت قبول؛ عزیز نویسنده، زیارت قبول..

۷۰/۱۲/۱۰

تپه‌های لاله سرخ

نویسنده: حجت ایروانی، شهید سید محمدرضا فیض

غلامرضا نباتی

از این کتاب، آخرین نوشته‌ی یعنی تپه‌های لاله سرخ از همه شیرینتر و دقیقتر است. نوشته‌ی شهید هم که طلوع دوباره نام گرفته، عطر شهادت و اخلاصش محسوس است. و هر سه نوشته یادبودهای بارزش از جنگ و ایثار هشت‌ساله است. در نوشته‌ی حجت ایروانی کوشش بر مرارت و تحمل طلب نیروهای دیده‌بان بخوبی تشریح شده است. خدا یا بهترین پادش خود به صالحان را به این جوانان پاک عطا کن.. و ما را نیز از آن عشق و اخلاص سهمی عنایت فرما آمین.

۷۰/۱۲/۱۲

- باری- آنان نیز در جبهه‌هایی دیگر اما باز در برابر همان دشمن و بعشق همان خدا، تلاشی کرده و عرقی ریخته‌اند، اگر چه خطر در هم می‌میدان‌ها یکسان نیست. و همه‌ی کسانی را که فیض آن جبهه را نبرده‌اند، اهل دنیا و دلبسته به تعلقات آن ندانستن، و زحمت و مرارتی را که خود برای خدا برده‌اند بر سر دیگران خرد نکردن. و این صفت پاکان و پارسایان است..

این خصوصیت در این نوشته که از جهات بسیار زیان، تصویر، پردازش و بخصوص استفاده‌ی خوب از آیات قرآن، خیلی خوب است، به چشم نمی‌خورد. و افسوس دیگر آنکه فرق میان اینکه کسی از بسته شدن دروازه‌ی جهاد و شهادت غمگین شود و حسرت بخورد اما با اینحال از عمل به وظیفه‌ی که مصلحت اسلام و مسلمین بر دوش همه نهاده خرسند باشد، و اینکه کسی اصل را بر تشخیص خود - اگر نگوییم میل خود - نهاده و قبول ختم جنگ را خیانت و کار شیطان و توطئه‌ی دشمن بداند. و حتی به اشارتی، امام و خاصان او را هم مستثنی نکند. در این کتاب شوق اول دیده نمی‌شود.

۷۰/۱۲/۹
سب‌جمعه،

سفر به قیله

نویسنده: هدایت‌الله بهبودی

این کتاب مرا باز در شور و حال حسرت‌آلود زیارت خانه‌ی خدا و حرم رسول‌الله ص فرورود، شور و حال و اشتیاقی که دیگر آمیدی هم با آن نیست، تا به یاد دارم - از سالهای دور جوانی - هرگز دل خود را از آتش این اشتیاق، رها نیاقتام. اما حتی در دوران سیاه‌اختناق که هر روحانی با معرفت و بیمعرفتی، با رغبت و یا حتی از سر سیری، آسان می‌توانست در خط حج قرار بگیرد... و من نمی‌توانستم. یا بهتر بگویم:

سفر به قلعه‌ها (بیخ گزارش جنگی)

نویسنده: سید یاسر هشتروندی، مرتضی سرهنگی
هدایت‌الله بهبودی

گزارش اول، حرفه‌ی و هنرمندانه، شرح کوتاهی از اولین ساعت بمباران سیانوری حلبچه، ارائه کرده است که بسیار مغتنم است، و نیز اشاراتی به وضع اسرای عراقی در پشت خط اول دارد که آنهم جالب و مهم است. گزارش کوتاه دوم از همان نویسنده است. گزارش بعدی که به زبان روزنامه‌ی و در سبک گزارشهای مطبوعات غربی و بتقلید از آنها نوشته شده حاوی مطلبی چندان مهم نیست، بعلاوه که گسیختگی در ذهن و نارسایی در زبان هم گاه در آن هست، ولی از این جهت که تصویری - گرچه مبهم - از کردهای اتحادیه‌ی میهنی ارائه کرده، مغتنم است.

گزارش چهارم درباره‌ی حمله‌ی عراق به جنوب پس از قبول قطع‌نامه (تیرماه ۶۷) و از آن جالبتر، شرح انهدام منافقان در غرب کشور و تپه‌ی حسن‌آباد است. گزارش خوبی است. تکیه بر بچه‌های جنوب (فقط) برایم مفهوم نشد. هر چند ناگفته ماندن چیز مهمی در آن واقعه، برایم کاملا مفهوم بوده و هست! گزارش آخر - از همان نویسنده (نویسنده‌ی گزارش چهارم!) - چیزی نیست جز قلم‌انداز یک نویسنده‌ی خوش‌ذوق که جز پاسخ به احساسات، هدفی از نوشتن ندارد

این گزارش‌ها را در ۱۸ اسفند ۷۰ تمام کردم و نه چندان خوشحال!!

پایه‌ی باران

نوشته: مرتضی سرهنگی - هدایت‌الله بهبودی
این هر دو نوشته، گویا، پرسوز، دردمندانه و هنرمندانه است. دست این عزیزان درد نکند که درد دل غریبانه‌ی یک شهر - بلکه یک ملت را چنین پر مهر و دلسوز، روایت می‌کنند - تاریخ ما بعدها نه فقط خرمشهر و جوانها و پدر و مادرهای مقاوم آن را، که این دلها و وجدانهای بیدار و حقجو و حقگو را نیز، ستایش خواهد کرد که نگذاشتند قصه‌ی جهادی به آن عظمت در لابلای یاوه‌گوئیها و هرزه‌درانیهای زمانه گم شود.



سوم رمضان ۱۴۱۲
۱۸ اسفند ۷۰

خدا حافظ کرخه

نویسنده: داوود امیریان
این کتاب شیرین و ساده، زندگی و احساس و جهت‌گیریهای بسیجی را بخوبی تشریح می‌کند. نویسنده، که خود یک بسیجی با همدهی بار فرهنگی این کلمه است، با بیان بعضی از جزئیات بظاهر کم‌اهمیت، آن امر مهم را تصویر و ترسیم کرده است. با اینکه جوانی کم سن و سال است، بسی پخته‌تر از عمر خود می‌نویسد و می‌اندیشد. گاه در نقل حوادث، تسلسل طبیعی و منطقی رعایت نشده است.

باری، این یکی از کتابهای خیلی خوب در مجموعی خاطر‌ها است.

۷۰/۱۲/۲۰

ساده به نظر می‌رسد در طول گزارش و مخصوصاً در آخر آن در
چهره‌ی فرمانده و مسئول ظاهر می‌شود! این جهت در محتوا
قدری دل‌انسان را چرکین می‌کند.

... راننده که نمی‌دانست باید چه کار کند با سرعت ترمز
کرد و بلافاصله ماشین واژگون شد. هم‌زمان فریاد و ناله
دل‌خراش ملیکیان به گوش رسید.

در کمال ناباوری، هیچ‌کدام از فرماندهان، کوچک‌ترین
آسیبی ندیدند و فقط پای راست برادر ملیکیان خراش
برداشت و او را یکی از ...

جدال در زبویه (صفحه ۳۲)

نالهی دلخراش برای خراش!

جدال در زبویه (صفحه ۳۷)

یاد یاران

نویسنده: حمید داودآبادی

در این نوشته صفا و صداقت زیادی موج می‌زند. نویسنده غالباً نقش
خود را کم‌رنگ کرده و یاد یاران شهیدش را برجسته ساخته است.
روحیه‌ی بسیجی تقریباً با همه‌ی جوانیش در اینجا منعکس است، و
می‌شود فهمید که چگونه جوان‌هایی در کوره‌ی گداختنی جبهه به چه
جوهرهای درخشنده‌تی تبدیل می‌شده‌اند. ذکر خصوصیات موقع‌ها و
حادثه‌ها و آدم‌ها، تصویر باورنکردنی جنگ هشت‌ساله را تا حدود
زیادی در برابر چشم آیندگان می‌گذارد. سؤال من از خود این است
که آیا این از معراج برگشتگان چقدر می‌توانند آن حال و هوا را پس
از سفر من الحق الی الخالق حفظ کنند و حتی درست به یاد بیاورند؟

جدال در زبویه

نویسنده: شهید مشکوری - عباس پاسبار -

ولی صابری - حمید حسینی

چند ساعتی از شب و روزهای ایام مبارک شهرالله به خواندن این
خاطرات گذشت. با اینکه آدم‌های متفاوت، از جاها و قضایای متفاوت
و در زمانهای متفاوت، و همه بیخبر از یکدیگر گفته و نوشته‌اند،
محصول همه‌ی این خاطرات یک چیز است: همه از عظمت حادثه‌ی
هشت‌ساله‌ی دفاع مقدس و تحول شگرفی که در دل و جان و فکر و
عمل جوانان این کشور پدید آورده بود، خبر میدهند و ابعاد بی‌نهایت
ایسین معجزه‌ی الهی تاریخ را - بتقریب- نشان میدهند. دریغ از آن
روزهای فراموش‌نشده‌ی، دریغ از آن ماجرای معجز نشان، دریغ از آن
تجربه‌ی درس‌آموز و جانهای پاک‌ی که آن را شکل دادند... دریغ از آن
آن جوینار رحمت و فضل خدا که کسانی چه زیرکانه و هوشمندانه از
آن نوشیدند... خوشحال آنان و افسوس بر جانهای محرومی که در
سرنوشتشان بهره از آن لطف بیحساب رقم نخورده بود.

آنانکه بهره‌مند شدند، به گذشت و مجاهدت و موقع‌شناسی - و
البته بتوفیق حق - این نعمت را یافتند... و ما.. آیا نباید با هوشمندی
و زیرکی جوینار رحمت را که هرگز منقطع نیست - و هرگاه
به گونه‌تی و در مجرائی - بشناسیم و با گذشت و مجاهدت، توفیق
الهی را جلب و خود را از آن سیراب سازیم؟.. در میان این چند
نوشته، نوشته‌ی شهید از همه معطرتر و معنوی‌تر و مؤثرتر است و
نوشته‌ی ولی صابری "از همه زیباتر و هنرمندانه‌تر -

۷۰/۸/۲۳

نگارش، ابتدائی و ناشیانه است، و نویسنده که در اول کار، پاسداری

و برای این مقصود عالی از دست ما چه کاری ساخته است؟ و چه کرده‌ایم؟ البته قصور یا تقصیر من و امثال من، نمی‌تواند تکلیف دشوار آنها را که خدا حجت خود را برایشان تمام کرده، از دوششان بردارد. این کتاب با روح طنز و مزاحی که در همه جای آن گسترده است و به آن شیرینی و جاذبه‌ی ویژه‌ی بخشیده، از بسیاری کتاب‌های جهه‌جالب‌تر و گیراتر است. آن را در شب و روزهای منتهی به بیستم رمضان ۱۴۱۲ (۷/۱۷/۵) خواندم.

پرواز شماره ۱۲
(خاطرات عصام عبدالوهاب الزبیدی)

ترجمه: محمدحسین زبیدی

در ۷۱/۳/۲۷ مطالعه شد.

این کتاب از جهت ارائه‌ی اطلاعاتی درباره‌ی نیروی هوایی عراق و برخی مسائل جنبی خالی از فایده نیست.

اشتباه گرفتن دژ فول‌بجای‌العمار و تقطعی شیرین و جالب داستان است.

شانه زخمی خاکریز

ترجمه: سباح پیری

در این نوشته هرچه به آخر نزدیک‌تر می‌شویم، روح اخلاص و صفائی را که در آن موج می‌زند بیشتر حس می‌کنیم. من به حال خود حسرت می‌خورم و به این جوانان شجاع و باایمان و فداکار غبطه می‌برم که در عمری کمتر از نیمه‌ی عمر ما، به مقاماتی رسیده‌اند که امثال من با خواندن شرح آن احساس عروج معنوی می‌کنند. خدا

کند در کشاکش زمانه، آنچه را در معراج جهاد و فداکاری به‌دست آورده‌اند بتوانند بخوبی حفظ کنند. این نوشته هنرمندانه و دارای نثری استوار نیز هست که ارزشش را بیشتر می‌کند. ویژگی مهم این کتاب آن است که حال امدادگران را شرح می‌کند بسیار لازم بوده و هست که جهه‌گیان رسته‌های غیررزمی مانند: جهادگران، امدادگران، رانندگان، آشپزها و تدارکاتی‌ها که هر کدام عالم مخصوص به خود داشته‌اند، و بعضاً فداکاریشان از رزمندگان خطوط مقدم کم‌خطرتر نبوده بلکه حتی پرخطرتر هم بوده (مثل سنگ‌سازان و خاکریززان)، نیز شرح خود را بنویسند، یا بگویند و کسی بنویسد. باری از این جوان عزیز و از ناشران باید تشکر کرد.

۷۷/۸/۶ و ۲۱ رمضان المبارک ۱۴۱۲

سفر به شهر زیتون

به کوشش: جواد جزینی

از این کتاب حتی بخش اولش را هم نتوانستم تمام کنم. تا ماجرای کمیل و قضیه‌ی غم سنگین آن دل‌کوچک خواندم و دیگر تحلم تمام شد. در گزارش‌های جهه، وضع به گونه‌ی دیگر است، چه بسیار دقائقی که در برابر آن تصویرهای خونین، چهره به‌اشک آغشته شده است. اما غم در ماجراهای شهادت، سوز و گدازی شیرین با خود دارد، درست چون غم در ماجراهای عشق. در آن احساس خسران نیست، هرچه هست شیرینی و سرخوشی است. و حقیقتاً چیزی غریب است. با مرگ و فنا و ویرانی هیچ نسبتی ندارد. تبارک الله، ما ابداع سبيله و احملى التوسع اليه.

۷۷/۳/۲۸

آدم با آدم.

پس در همه جا همه جور آدم هست سبحانک لاعلم لنا!..
ساعتی بعد طرح داستان بلندی که مدت‌ها، فکر را به خود
مشغول کرده بود، بطور کامل، توی ذهنم، شکل می‌گیرد. و
باران، همچنان می‌بارد.

لابد این همان عقابهای تپه‌ی ۶۰ است که من آن را خواندم و
رائحه‌ی بسیج را از آن استشمام نکردم (گمانم این را پشت جلدش
نوشته‌ام). حالا معلوم می‌شود که نویسنده در فضای بسیجی
داستان، می‌خوانسته معلوماتی را که **مجموعه ارتشی** می‌دانسته
بازسازی و جایگزینی کند.

درست کرده‌ایم، خالی است. هیچ‌کدام از هم نمازها،
هنوز به قرار نیامده‌اند. نه گروه‌بان «پایین شهری» و نه
بچه‌های اهل تسنن سنگر کرده‌ها. نماز را فرادا می‌خوانم
و دوباره می‌روم سر جایم. در نبودم، باز هم خاکها
افزوده شده است.

نمازخوان‌های یک دسته یا یک گروهان

منظره‌ی انصار

نویسنده: فتح‌الله نادعلی
حاج محمد کوثری - فرمانده لشکر - درباره مقطع کنونی
جنگ و موقعیت حساس انقلاب و توطئه‌های استکبار
جهانی صحبت کرد و دلیل عقب‌نشینی‌های ما را ندانستن
برنامه، کمبود نیرو و کار نکردن در خطوط پدافندی یاد

دشت شقایق‌ها

نویسنده: محمدرضا بایرامی

ارتش با حجم عظیم و تلاش متنوع‌اش، سهم بزرگی در تشکیل
دفاع مقدس هشت‌ساله داشته است. خاطرات دیگری که خوانده‌ام
همه تصویر وضع و حال سپاه و بسیج بوده است و اینک نوشته‌می
در شرح حال واحدهای ارتشی.. سبک هنرمندانه و قلم زیبایی
این نویسنده، کمکی درخور تحسین کرده است به آب و رنگ
بخشیدن به حوادث و وقایع خطوط ارتشی.. البته فاصله میان این
و آنچه از بسیج میدانیم و خوانده‌ایم، بسی ژرف است. در اینجا
وضع یگانهای ارتشی را می‌شود بخوبی دید. کتاب را یک‌نفسه در
روز جمعه ۷۱/۱۷ خواندم.

فشنگ دیگری منفجر می‌شود و صدای خنده‌ها، می‌رود
هوا. بعد از صبحانه، زغال‌ها را که کنار می‌زنیم، می‌بینیم که
زیر اجاق، پر است از فشنگ کلاش.

ایس بی بندوباری‌ها در باب مهمات را در یگان‌های بسیج که
اسمشان به بی‌انضباطی در رفته، نمی‌بینیم.. تدین..

راننده که این‌طور می‌بیند، ماشین را سر و ته می‌کند و به
سرعت از جاده‌ی شهادت می‌گریزد.

یاد بلدوزر و لودرهای جهاد و رانندگان تهنش بخیر..
باز هم عرقها می‌فهند و جاده را می‌گیرند زیر آتش. این
بار شدیدتر و متمرکزتر، ولی راننده بی‌توجه به این چیزها.
انگار که اصلا نمی‌بیندشان و من غرق تعجب از این تفاوت

کرد. او گفت: «نیاید به شایعات گوش کنیم که در پشت
جبهه چه مسائلی در میان است. همه ما معتقدیم که جنگ
را باید تا پیروزی ادامه بدهیم.» منظومه انصار (صفحه ۱۱۰)

عجبا که نه سردار کوثری و نه این نویسنده‌ی عزیز، علت مهم‌تر
را که سرگرم شدن بی‌منطق سپاه به منطقه شمال غرب و غفلت از
جنوب بود به یاد نیاورده یا اصلاً به آن توجه نکرده‌اند!

در سراسر کشور، موج اعزام نیروها غوغا کرده بود.
حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای، ریاست محترم
جمهور و امام جمعه تهران، گفته بود: «با شناخت عمیق
از وضعیت به جبهه می‌روم و از تمام ائمه جمعه تقاضای
همیاری و همکاری وافر را دارم.» منظومه انصار (صفحه ۱۱۵)

خدایا! آن اعلامیه را در چه شور و حالی نوشتی، تو چه اثری به
آن بخشیدی...

یا من يعطی الكثير بالقلیل..
در هنگام پذیرش قطع‌نامه به من گفت: «افسوس که خدا
باب جهاد و شهادت را بر ما بست و این نعمت بزرگ را
از ما گرفت.»
منظومه انصار (صفحه ۱۱۸)

عیناً همان احساسی که دوسه روز پس از قبول قطع‌نامه به من دست
داد همین احساس بود که بمخترد شنیدن خبر حمله‌ی دوباره‌ی عراق
مراسر از یادشناخته به سمت جبهه کشانید... انا افسوس..